

نامهای برخی از ایزدان^۱ عصر کوشانی و اثرهای باقیمانده آن در ادب و السنه افغانستان

پوهاند عبدالحی حبیبی

مدارا و تسامح در پذیرفتن کیش و آیین، یکی از خصایص عصر کوشانیانست و ما برمسکوکات و سنگ نبشته های این دوره- که بمعنی اعم از قرن دوم قبل از میلاد آغاز و تا قرن هشتم میلادی، در مدت یک هزار سال دوام دارد، تصاویر و نامهای ارباب انواع مختلف هندی، ایرانی، یونانی، رومی را می بینیم و یا برکتیه های باقیمانده از آن عصر منقور می یابیم که عدد آنها تا ۳۳ نشان داده اند.^(۲)

این تصاویر و کتیبه ها، افق وسیع کلتوری مشترک و اختلاط عقاید و اعمال دینی syncretism را درین عصر نشان میدهد و اثرهای روم و اسکندریه و شرق یونانی شده و ایران و هند دران نمایانست، که آنها نتیجه روابط گسترده تجارتنی کوشانشهر با ممالک دیگر آن عصر دانسته اند^۳، ولی در عین زمان، روش مدارا و تسامح دینی و عقیدوی دولت کوشانی را هم نمایندگی میکند. زیرا ما در یک زمان معین و محدود، در فاصله کمتر از سه صد کیلو متر، مظاهر دو عقیده دینی را در تحت سلطه کوشانی بطور روشن میبینیم و پدید می آید که خانواده رجال عصر کوشانی، یکی به احیاء و ترمیم معبد آتش مقدس زردشتی در سرخ کوتل بغلان پرداخته و دیگری در خوات وردگ و بهاره یی Vihara یعنی معبدی را بنام حضرت ساکیه مونی Lord Sakyamuni ساخته است بشرح ذیل :

در کتیبه خط شکسته یونانی و زبان باختری کوشانی که از مهادرز سرخ کوتل بغلان در سنه ۱۹۵۱م بدست آمده و بقرن دوم مسیحی تعلق دارد (حدود ۱۶۰م) در سطر ۲۳ در جمله ترمیم کننده گان معبد، نام نوکونزیک کرل رنگ ماریگ $\text{M}\alpha\text{.P}\eta\text{r}$ آمده، که لابد از رجال دربار کوشانی بوده است.^۴ درین کلمات نوکونزیک اسم محض و کرل رنگ (کنارنگ) حاکی از مأموریت او در مرز کوشانشهر و ماریگ نام خاندانی بوده است، که عین همین نام خانوادگی در کتیبه خروشتهی خوات وردگ ۳۰ میلی غرب کابل هم

دیده میشود، که در عصر هوویشکه متوفیة ۱۸۲م پسرکنیشکه بر ظرف بزرگ سفالی چنین نوشته اند:^۵
 "در سال ۵۱ بتاریخ ۱۵ ماه ارتمیسیوس، کمه گوله Kama-Gula خلف وگره ماریگه Wagra-Marega درخوات ساکن شد و بنای یادگار حضرت ساکیه مونی را در ویهاره وگره ماریگه در يك ستوپه گذاشت..."^۶
 در سطور مابعد کتیبه، برادر دیگر کمه گوله بنام هشتونه ماریگه Hashthuna-Marega هم مذکور است و تاریخ سال ۵۱ را با ۲۵ اپریل ۱۷۹م تطبیق کرده اند.^۷

ازین شرح برمی آید که ماریگه نام يك دودمان نیکوکار و خیر عصر کانیشکه و هوویشکه بود، که افراد آن در بنا و ترمیم معابد، بدون ملاحظه خاص مذهبی دستی داشته اند و دريك عصر معبدد و پرستشگاه زردشتی و بودایی را بفاصله ده سال در خوات و بغلان ترمیم یا تعمیر کرده اند، که این خود يك نوع آزادی آیین و کیش را در انوقت سراغ میدهد.

در مجموعه ارباب عصر کوشانی آنچه با روایات یونانی و رومی تعلق دارند، بقول روزن فیلد شش اند:^۸

_ هیرکلِس Herakles

_ هیلِیوس Helios

_ هیفایستوس Hephaistos

_ رما؟ Riom?Rome?Rishno

_ سالین Salene

_ سیراپیس Serapis

پنج دیگر از کلتور هندی و بودایی آمده اند، که بقول روزن فیلد بقرار ذیلند:

_ بودها Buddha

* ویشو (Oesho)Siva

_ مهاسینه Maha Sena

_ سکنده - کوماره Skanda_Kumara

_ ویشاکه Vishakha

هفده دیگر مربوط به کلتور مشترک آریانی قرار تزیلند:

* آردُوخش Ardoxsh-o

* آتش Athsh-o

– اشای اِخش Ashaeixsh-o

– لُوراسپ Lorasp-o

مانه بگ Mana-o-Bag-o

* ما Ma-o

– مزده Mazdah

* میتهره Mithra

* ننه Nana (Nania)

واد Oad-o

ویند Oanind-o

وِخش Oaxsh-o

وُدیپ Odii-o

وُرلگن Orlagn-o

فَر Pharr-o

رِشنو Rishno

شریور^۹ Sharevar

– تیر؟ Teir (خوانش مشکوک)

از جمله این ایزدانِ عصر کوشانی، شش تای اول مأخوذ از میتالوجی یونانی و رومی اند، که اشکال آنها را بر مسکوکات کوشانی شناخته اند، ولی در نامهای آنها ریشه های السنه مقامی را نتوان یافت و ازینروست که از مبحث ما بیرونند.

گوبل Gobl در مجله سکه شناسی هند jnsi XII ۱۹۶۰م، ص ۷۵-۹۵ گوید:

"شمایل و خصایص تصاویر برخی از مسکوکات کوشانی از سکه های رومی اثر پذیر بنظر می آیند: نه بر سکه کانشکه با بالائنه حیوانی مشابهت با تصویر برخی از مسکوکات پیوس Pius (حدود ۱۳۸م) و آرد رخس مسکوک کانشکه با مسکوک هادریان Hadrian (حدود ۱۱۷م).

بدین طور تشابه بسا از تصاویر، تأثیر دست سکه سازان اسکندریه را در ضربخانه کوشانی، با پیوستگیهای فراوان سیاسی و سوداگری فرهنگی میرساند و بقول مؤلف عصر کوشانیان (ص ۱۸۸) این همه ایزدان کوشانی را بچند دسته بخش توان کرد:

۱- پهلوانان باستانی و ایزدان جنگ War gods: هیرکلیس، وُرلگن مهاسینه، سکنده کوماره،

ویشاکهه.

۲- ایزدان شمسی Sun gods: هیلوس میهره، اردوخش، اَنیو.

۳- ایزدان قمری Moon gods: سالین، ما، مَنه بگ.

۴- ایزد آب Water god: اورانه (ورونه)

۵- ایزدان آتش Fire god هیفایستوس، آتش.

۶- ایزد باد Wind god واد

۶- ایزد روشنی God of Lightning: لهراسپ.

۷- ایزدان جلال و پیروزی Gods of Glory and Victory وِنِد (فتح) فر (جلال).

۸- ایزدان توانگری Gods of Wealth: شریور، اردوخش.

۹- ایزد مرگ God of death سراپیس.

۱۰- ایزد شهر (مؤنث) City goddess ریوم (روما؟)

۱۱- ایزد بزرگ (مذکر) Supreme god زیوس، اهوره مزادا، شیوا.

۱۲- ایزد بزرگ (مؤنث) Supreme goddess ننه، اوما.

اما در باره ایزد زیوس، شرح ذیل خواندنیست که بدوره اقدم آریائیان باختر، قبل از هجرت به شرق و غرب تعلق دارد:

زیوس Zeus

این معبود قدیم آریایی بر برخی از مسکوکات مسی کوشانی که در تکسیلا یافته اند منقوش است.^{۱۱} و هومر Homer او را سرآمد ایزدان یونانی و ساکن قلّه اولمپوس Olympus میدانند که ایزد آسمان و روشنی و رعد و برق باشد و بقول میکس میولر Max Muler در سنسکریت Dyaus-Piter و در لاتین جیوپیتتر Jupiter و در تیوتونیک کهن تیر Tyr بود، که با زیوس پیتتر Zeus-Pater یونانی مطابق است، و پرستش این ایزد یونانی با فتوحات اسکندر و یونانیان باختر، درین سرزمین رواج داشته و بر یکی از مسکوکات ایوکراتیدس Eucratides پادشاه یونانی باختر (۱۸۱ق، م) زیوس را ایزد کاپیسا Kavisiye-Nagra-Devata نوشته اند که مانند ایزد هندی ایندره لقب دیوه راجه Devaraja (پادشاه ایزدان) داشته است.^{۱۱}

دیوا، دیواس در سنسکریت بمعنی آفتاب و روشنی است و بریشه قدیم دیا diya یعنی چراغ بر میگردد^{۱۲} که در المانی باستانی ذیو و در اسلاوی دیواس و در ایتالوی دیو و در هسپانوی دیوس بود.^{۱۳}


در زبان پښتو تاکنون دیوه = چراغ است، مانند این لنډی:

ته به دکوم مجلس دیوه یی! زه د هجران په تاریکو کی ناسته یمه

با این دیوه یک پسوند نسبت (یز) را ملحق کرده دیوه + یز Dyuz ساخته اند یعنی چراغدار و روشن، که درین لنډی صفت آسمانست:

د توری شپې دیوه ییز اسمانه! سترگی دی ووزه که به لمر را خیزوې نه.

بودا و ایزدان هندی

علاوه بر ایزدان هندی که روزن فیلد نام نویسی کرده، سکه شناسان عصر کوشانی، ایزدان دیگری را مانند ویشنو Oosno و اما Omma و غیره نیز بر مسکوکات کوشانی خوانده اند، که از انجمله نام و شکل خود بودا هم بر یک سکه نایاب کانیشکه که از ستوپه آهن پوش جلال آباد بدست آمده و در موزه لندن محفوظست دیده و خوانده میشود. بر یک روی صورت کانیشکه ایستاده بالباس کوشانی منقوش و بر دوردور آن بخط یونانی "شانن شاکنشکی کوشان" نوشته شده و بر روی دیگر سکه، شکل ایستاده رویاروی بوداست، که بر دور سر و بدنش هاله نور تا آرنج پای کشیده اند، لباسش تا زانو میرسد. در دست چپ او کشکول صدقه است و دست راست را بطور دعا پیش کشیده^{۱۴} و بطرف چپش مونوگرام  و در سمت راست

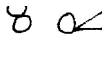
0-580 ۲۲ منقوشست. علاوه برین سکه که قدیمترین سکه دارای شکل بودا شمرده شده، سه سکه دیگر طلایی و مسی کانیسکه نیز دارای شکل ایستاده یا نشسته بودا با شمایل هندی موجودند، که بران ساکه منو- بوده- نوشته CAKAMAṂ-0-Boya اند.^{۱۵}

این هاله که بر دور بودا نور افشانی میکند، بقرار شمایل نامۀ هندی Indian- iconography اُشنیشه Ushnisha است، که سمبول بودهی Bodhi (دانش کامل) بوده و تنها به بودا تعلق داشت^{۱۶} و بقول البیرونی به عقیده هندوان، ماده مطلق و هیولا، همواره بالقوه عقل را با خود دارد و آنرا (بده) گویند، که موجب راحت و خوشی باشد.^{۱۷}

در پشتو تاکنون بُد هوشیار و عاقل را گویند و بُد سَری مرد خردمند است و طوریکه البیرونی تصریح میکند، نام بودا در کتاب شاپورگان هم (بُد) است.^{۱۸} چون در ایام رواج هنرگریگو - بودیک هزاران پیکره زیبای بودا را با نفاست و ظرافت تام ساخته و در معابد بودایی میگذاشتند و اکنون هم این مجسمه های نفیس در بقایای معابد و بلاد تاریخی فراوان بدست می آیند، هنگامیکه در پایان دوره اوج این هنر، لشکریان عرب، بر سرزمین های بودا پرست شرق خراسان چیره آمدند و با این آثار گزیده و نفیس و پیکره های بسیار زیبای بودا برخوردند، در عربی هر صنم را (بُد) گفتند. زیرا کلمۀ بده Buddha که در سنسکریت بمعنی هوشیار و دانشمند، آموزگار و مظهر نهم ویشنو بود،^{۱۹} با تلفظ مهموسات اخیر، برای غیر هندیان دشوار بود و بنابراین مانند اکثر کلمات هندی (ه) اخیر آنرا ساقط کرده و بُد بضمۀ اول و تشدید ثانی میخوانده اند و چون عرب این نام را از مردم خراسان شنیدند، همین تلفظ خراسانی آنرا ضبط کردند و طوریکه دارمستر مینویسد مأخذ کلمۀ بُت همین بُد است^{۲۰} و ابن ندیم گوید که هندیان در معابد خود برای پرستش، هیکلی بنام بود، داشتند، که پیکره بوذا سف الحکیم بود.^{۲۱}

محمد خوارزمی گوید: "البُدَّصْنَمُ الْهِنْدِ الْاَكْبَرِ يَحْجُوْنُهُ وَيُسَمِّي كُلَّ صَنَمٍ بُدًا"^{۲۲} پس جمع عربی بُد را بده و ابداد بستند و فرهنگ نویسان عرب هم آنرا معرب شمرده و هر بت و بتکده را "البُدَّ" گفته اند^{۲۳} ابوالعلاء معری راست:

وَالْقَلْبُ مِنْ اَهْوَانِهِ عَابِدٌ مَا يَعْبُدُ الْكَاْفِرُ مِنْ بُدِّهِ

در کتیبه تری رتنه Triratna (سه جوهر بودایی) در ۲۰ میلی شمال غربی غزنه که برسم الخط شکسته یونانیست این کلمه  است^{۲۴} که در سغدی pwt و در پهلوی و دری but و در پشتو هم بودتون بمعنی بتخانه بود که مرکب است از بود+تون که پسوند ظرفیت است: در يك قصیده مدحیه، شاعر دربار غوریان،

بنکارندوی غوری (حدود ۶۰۰ ق) در ستایش شهاب الدین محمد سام غوری گوید:

یابه واران کا بودتونونه دبمبئو یابه سره کاندی په وینو ایوادونه^{۲۵}

در تقویم زردشتی و زبان پهلوی و دری، روز پانزدهم دیماه جشنِ "بُتیگان" بود که از کلمه بُت ساخته شده و بقول گردیزی: درین روز مردم از گِل یا آرد، بتها و هیکل هامی ساختند.^{۲۶}

کلمه بُت در ادب دری بمناسبت زیبایی که بتانِ گندهارا در هنر گریکو بودیک داشتند بترکیب "بت قندهار" مورد استعمال شاعران قرار گرفت و همان تقدس و معانی عقلی آن در شعاع عقیده توحید اسلامی از بین رفت. اسدی طوسی گفت:

بُدش قندهاری بُتی قند لب که ماه از رُخش تیره گشتی بشب

(گرشاسپ نامه ۳۷ طبع تهران ۱۳۵۴ ش)

وهم سنایی غزنوی راست (در تحت تاثیر عقیده وحدت):

صانعی باید حکیم وقادر وقایم بذات تا پدید آید ز صنع وی بُتانِ قندهار

یا: تلخ گردد عیش شیرین بر بتانِ قندهار چون بگاه بذله زان لب، لطف باری ای پسر!

(دیوان سنایی ۴۴۳)


بعد ازین صوفیان در شعر عرفانی خود- بهمان مناسبت زیبایی- بُت را مظهر تجلیِ شهودی یا تابشگاه عشق شمردند چنانچه جامی گفت:

آن بت نمود عکس رخ خود در آینه من بت پرست گشتم و او خود پرست شد.

ایزدانِ آریانی

۱- وَخَش، اَرْدَوْخَش: Oaxsh

وخش از ایزدانِ قدیم آریانیست که بر یک سکه ههویشکه کوشانی صورت و نامش منقوش است. بر یک روی این سکه تصویر نشسته شاه با تاج و هاله نور روی بچپ دیده می شود که در دست راست گرز کوتاهی گرفته و از دوش او شعله ها بر آمده است. بر روی دیگر سکه ، ایزد مذکر و خش باقد بلند ایستاده است

روی بچت و هاله نور و اکلیل بر سر و پیراهن درازی که تا شتالنگ میرسد. در دست راست وی عصای دراز و در دست چپش ماهی بزرگ با دم دو شاخه است، که بقول بیلی با وضوح تمام، ایزد آب- شاید ایزد دریای آمو Oxus- بنظر می آید^{۲۷} و پیش روی جای ساعت ۹ مونوگرام  و در عقب OAxp-^۵ منقوشست.

این نام قدیم همانست که در یونان و روم از آن Oxus ساخته اند و بقول البیرونی و خشنکام روز دهم اسفند جشن خوارزمیان است و وخش نام فرشته مؤکل آبها، بویژه رود جیحون باشد^{۲۸} در عصر اسلامی وخش بفتح اول شهری بود از نواحی بلخ در ختلان و متصل بختل برکنار جیحون^{۲۹} که اکنون هم بنام وخشاب رودی درین ناحیه جنوبی جمهوری تاجکستان شوروی میگردد و بدریای آمو افتد و شاکر بخاری در بیته آنرا چنین ذکر کرده بود:


بگامی سپرد از ختا تاختن بیک تگ دوید از بخارا به وخش^{۳۰}

گیگر المانی و بارتولد روسی گویند که نام قدیم اصلی این رود باید Vaxshu باشد^{۳۱} که معنی آن فزاینده و بالنده است از ریشه وخش Vaxsh بمعنی افزون و بالیدن که در سنسکریت Uxshayanta و در پهلوی Vaxshitan بوده^{۳۲} و بقول موله در ایرانی میانه بدو معنی روح و کلمه آمده است که در مانویت Vaxsh-Yozhdahr روح القدس را گویند.^{۳۳}


بدین شرح وخش نام ایزد نرینه آب و جیحون بود که تاکنون در نام وخشاب موجود است. ولی دیگر ایزد مادینه بسیار مهم سکه کانیشکه و هوویشکه: اردوخش Ardoxsh است که نامش مرکب باشد از پیشوند آرد+ وخش و این بر مسکوکات کوشانیان متأخر در جنوب هندوکش نقش می شده است.

برسکه کانیشکه شکل جنس مؤنث پستاندار ایستاده به پهلوی راست است که هاله نور به دور کله و سربندی دارد و لباس وی چین دار مانند ساری کنونی زنان هند است که تا شتا لنگ میرسد. در دست چپ او شاخ فراوانی^{۳۴} Cornucopia است که از دهان آن دسته گندم نمایانست و این علامت نعمت فراوان باشد و همین شکل زنانه را بر مسکوکات هوویشکه هم می بینیم که مانند ایزد دیگر برکت و فراوانی نعمت اعنی ننه شمرده میشود (بنگرید: ننه در مباحث مابعد).

گاهی آردوخش را بر مسکوکات جنوب هندوکش، بصورت زنی روبری نشسته بر تخت دارای تکیه بلند چوبی می یابیم، که این شیوه نشستن مأخوذ از مسکوکات اسلاف کوشانی یعنی هند+یونان و ساکهاست.

برسکه های آردوخش ایستاده پیش روی وی در حد زانو مونوگرام  و پس پشت او

۵-oxp Δp Δ خوانده میشود، در حالیکه ربه النوع نشسته بر تخت بازو دار چوبی، در دست راست

تاجی و در چپ همان شاخ فراوانی را گرفته و پیش روی که اندکی براست متمایل است مونوگرام  و طرف چپ او از ساعت ۲ تا ۵ نام اردوخش بنظر می آید.^{۳۵}

در باره نام این ایزد مسکوکات کوشانی، چند تحلیل زبان شناسی و تاریخی موجود است:

اول: رأی بیلی H.W.Baily که آنرا مأخوذ از نام رتی (ش) وهوی rti(s)vahvi فرس قدیم و (ر)شی +وخشو a(r) si-oaxsho اوستا میداند که خوش نصیبی و انعام به او تعلق داشت^{۳۶} و از یزدان مهم عصر اوستا بود، که در اشی یشت asi-yast (ص ۴۱) یشت ۱۷ او را دختر اهوره مزده و خواهر سروشه و رشنو و مژا شمرده اند و وی هوش آسمانی و نصیب مرصع و زبان زیبا و فره کیانی و... را با خود می آورد و همردید ایزد فرآرینی و لکشمی Lakshmi اساطیر هندی و تیچای Tychae یونان و فارتوناء رومان بود^{۳۷}.

رأی دوم از جانوس هرماته Janos Harmatta است که بر بیلی انتقاد نموده و گوید که اردوخشو ربه النوع مقامی اراضی شرقی آریانا و مؤکل آب و رطوبت و اساساً متعلق به اناهیتا ایزد بزرگ ایرانی است^{۳۸} که اسمش مرکب از دو جزو است: اردوی+وخشه Ardvi-vaxsa اردوی همانست که در آغاز اسم اردوی (سوار) یعنی اناهیتا هم آمده. وخشه کلمه بیست مستعمل برای رطوبت و آب که شرح آن بحیث مؤکل دریای آموگذشت و همین اردوخش ایزد مقامیست که در یکی از متون مانوی بنام بگ+ارد و خش BG RD W'XS ایزد حامی مرزهای کوشان مذکور است و در جغرافیای بطلمیوس Ptolemy جایی در پاروپامیزادی (افغانستان مرکزی) بنام بگرده B ayap δ a آمده است (۷۱/۱۸/۵).

چون برخی از محققان، ایزد دیگر کوشانی ننه را مؤکل فراوانی و باران و غله و خرمن شمرده اند بنابراین اردوخش را مؤکل امور سیاسی و خاندانی و قومی دانند و این تفریق در وظایف، فراورده محیط و اندیشه عصر کوشانیست. در حالیکه در ایران غربی در نقوش خسرو دوم ساسانی در طاق بستان، اناهیتا را جامع تدبیر مصالح طبیعی و اجتماعی نشان میدهد که در دست راستش چنبر اقتدار خسروی و در دست چپ او ظرفیست که ازان آب میچکد.^{۳۹} اکنون ازین تفریق دو ایزد ننه (مؤکل طبیعت) و اردوخش (مؤکل اجتماع) در عصر کوشانی، باین نتیجه باید رسید که رأی هرماته مقرونتر به حقیقت باشد. زیرا ما در سطور گذشته: اصالت کلمه وخش باستانی را در ادب دری و وخشاب کنونی نشان دادیم که جزو اول کلمه یعنی آردهم نظایر فراوان دارد:

در فرس قدیم و اوستا Ratu و Areta و Arta و در سنسکریت RTA بمعنی درستی و راستی و پاکی و مجازاً مقدس است^{۴۰} که در پهلوی رت، ارت، ارتای باحفظ معانی قدسی، ایزد حامی نیکوکاران و

بخشانیده ثروت و قدرت بود که در آغاز کلمات اردشیر و ارته و هیشت (اردی بهشت) و ارتوان (اردوان) و ارت و یسور (مؤکل آب) و ارتای ویراف = ارداویراف و ارتای ویراز (گراز مقدس) ^{۴۱} همین پیشوند حاوی معانی پاکی و تقدس آمده، و آنچه در یسنای ۲۹ فرگرد ۲/۶ رتوصفت خود زردشت آمده از همین مقوله تقدس است.

در تقویم مزدایی ارت ایزد ثروت و توانگری، مؤکل روز ۲۵ هر ماه بود و همین روز را "ارد=ارذ روز" گفتندی، که بقول البیرونی در سغدی آردُخ و در خوارزمی ارجوخی است ^{۴۲} و نام سغدی سهولت با آرد و خَش مسکوکات کوشانی مطابقت میکند ^{۴۳} و در ادبیات دری نیز آرد بهمین مفهوم بوده است، چنانچه مسعود سعد سلمان شاعر غزنه سی قطعه در وصف سی روز ماه (مطابق تقویم زردشتیان) ساخته و در وصف روز بیست و پنجم گوید:

ارد روز است فرّخ و میمون با همه لهو و خرّمی مقرون
ای دلارای! یار گلگون رخ خیز و پیش آر، باده گلگون

(دیوان مسعود سعد ۶۶۵)

در اوستا پاره هفدهم بنام آدریشت است در توصیف اردکه ایزد توانگری و احتشام و شکوه و تجمل است و دختر اهوره مزده شمرده میشود و زردشت او را با وصاف آرت بزرگوار نیک آفریده خوب چهر می ستاید (بند ۱۵).

در زبان دری کلمات راد و رات مرد که مخفف آن رداست غالباً از همین ماده رواج دارد. محمود زمخشری صفت جواد عربی را به رات مرد ترجمه کرده ^{۴۴} و صاحب مجمل التواریخ و القصص (ص ۴۲۰) گوید: رد کسی را خواندندی که رای قوی داشته است. در شاهنامه فردوسی آمده:

بپوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمر بند زد

و هم در اوستا و پهلوی رات Rata (ایزد سخاوت و دهش) و در هندی باستان Rati و هم رد مانوی صور قدیم همین کلمه است، که در زبان دری رد و راد بمعنی حکیم و دانشمند و سخنگوی و بخشاینده جوانمره بود و مانند این بیت رودکی:

نی که حاتم نیست با جود تو راد نی که رستم نیست در جنگ تو مرد

اسدی طوسی اسم حالت این کلمه را چنین آورده:

وفا خود کن، درع رادی بپوش کمانرا خرد ساز و خنجر زهوش

درین بیت معزّی صفت دستِ بخشایشگر و سخی است:


بحریست دستِ رادش، بحری که موج او دُر ابریست تیغ تیزش، ابری که قطر او خون

(دیوان ۵۳۹)

در زبانِ پهلوی و دری قدیم نام خاصی بوده رادوی یارادویه (راد+ویه) که معنی آن رادمنش و سروروش و منسوب به آن رادویانی بود که لقب خاندانی مؤلف ترجمان البلاغه قرن ششم باشد.

پس نام اردووخش را که در خط یونانی با علامت خاتمه ۵ نوشته شده، چون تلفظ کلمه در اسناد قدیم و محاوره کنونی هم ووخش است، بنا برین آنرا ووخشونمی خوانیم و اردو+وخش را ووخش مقدس و دانشمند و بخشنده میدانیم.

۲_ آتش: Athsh

برسکه کانیسکه صورت ایزد نرینه ایستاده به پهلوی چپ است که عصابه کوچکی بسر بسته و شمله آن در اهتزاز است. از شانه وی شعله های آتش فروزان بوده و دستمالی در دست راست دارد که دست چپش بر تهیگاه تکیه زده و خرجه دراز آستین داری ببر دارد که بران بالا پوشی هم دیده می شود و پیزار وی تمام پا را پوشیده است. پیش روی در حد ران چپ مونوگرام  و در عقب از ساعات ۳ تا ۴ نام آتش بخط یونانی $\text{A}\theta\beta\text{-}\sigma$ نوشته شده که اگر ۵ آخر را علامت ختم کلمه بشماریم و تلفظ نکنیم باقی همین آتش کنونی مروج تمام دری زبانان می ماند.

برسکه هوویشکه همین ایزد آتش روبراست ایستاده و در دست راست انبور و در چپ چکشی دارد، که این هر دو سکه از شکل ایزد یونانی Ephaistos مسکوکات ساکا اقتباس شده باشد، که در میثرایسم ایران غربی او را مقارن افایستوس می شناخته اند.

اساساً این ایزد در اوستا Atar فرزند اهوره مزده بود که او را در شکل آتش شعله ور تشخیص داده او حافظ فرکیانی Kavaen-Khvareno شمرده اند و در ادعیه، ردیف اشا+ و هیسته است که بنام آتور آتشکده های متعدد سلطنتی شهرت داشتند مانند آتور گشنسپ و اتور فرنبغ و غیره، و او را بحیث یکی از ایزدان مسلم و دربان بهشت برین میشناختند، و شانه های شعله ور آن همانند پیکره ایزد آتش هندی Agni است که از متهورا بدست آمده است. و انبور و چکشی که در دست دارد هم مطابق روایات زردشتی است که در وندیداد (۱۴/۷) در جمله آلات حفظ آتش شمرده شده و برسکه مسی ازیس دوم (یکی از حکمداران ساکا) هم منقوشند^{۴۵}.

از سکه های کانیشکه و هوویشکه پدیدار است که در قرن دوم میلادی در زبان مردم عصر کوشانی، کلمه زنده کنونی آتش بجای اتر- آتور- آذر کهنه مورد استعمال بوده است منتهی امروز به الف ممدود و فتحه تا تلفظ میشود، در حالیکه در خط یونانی کوشانی به فتحه اول و سکون دوم وسوم است.

در ادب دری کنونی از صور قدیم کلمه فقط آذر و آتش زنده مانده و نام نخستین هم فقط زندگی ادبی و کتابی دارد، در حالیکه آتش هم در محاوره عمومی و هم در ادب مستعمل است.

در بند اول یسنا ۳۶: آذر وسیله تقرب آفریدگان به آفریدگار بوده و در تقویم پارسیان، آذر ماه نهمین ماه و سال (= برج قوس) و آذر روز، نهمین روز هر ماه است که اول آذر ماه "را بهار جشن" گفتندی^{۴۶} و بروز نهم آذر ماه آتسخانه ها را برویند و مزین گردانند.^{۴۷}

همین روایات قدیم و خصوصیات آذر، در عصر غزنویان هم در ذهن مردم باقی بود، که مسعود سعد سلمان شاعر غزنه، در خوشی ورود ماه آذر (قوس) از ساقی ماه سیمایی آذرگون و افروزش شعله آذر را میخواهد:

ای ماه! رسیده ماه آذر برخیز و بده می چو آذر

آذر بفروز و خانه خوش کن زاذر صنما بماه آذر

(دیوان ۶۵۷)

و هم وی در آذر روز (۹ قوس) که مؤکل آن ایزد آدرست، می آذرگون آرزو دارد:

ای خرامنده سر و تابان ماه روز آذرمی چو آذر خواه

(دیوان ۶۶۱)

کلمه آذر در اعلام و اماکن و اتشکده ها و صفات و تراکیب شاعرانه دری بین شعرا خیلی پسندیده و مقبول بوده و ده ها کلمه و ترکیب از آن ساخته اند مانند آذر آباد (در تبریز) و هفت آتشکده نامی عجم هر يك منسوب بیکی از کواکب سبعة و آذر افروزو آذر باد (نام موبدی) و آذر بو (گل اشنان) و آذر خش (صاعقه) و آذرنگ (روشن) و آذرگون (نوعی از شقایق) و اذر نوش (آتشکده بلخ)^{۴۸} و غیره.

۳- لرو اسپ=درو اسپ=لهر اسپ:

برسکه های طلایی کانیشکه و هوویشکه، ایزد تاجداری باریش و عبای نظامی آستین دار، و پیزار تمام پا دیده میشود که اکلیلی در دست راست و روی بسمت چپ دارد، بردست چپش اسبی با زمام ویراق در

حالتی استاده که پای چپ خود را از زمین بالا گرفته است.

در عقب این ایزدِ ایستاده (حد ساعت ۱۰) مونوگرام کانیشکه و پیش روی وی (از ساعت دو نیم تا چهار و نیم نامش لر(و) اسپ ۸۳۵-۵-۸۷۱-۵ منقوش است، که دانشمندان غربی مانند بلاک Bloch و کریستین سین Christensen آنرا همان دروو اسپا Druvaspa مؤکل مؤنث صحت چاربایان دانسته اند^{۴۹} که با نقش سمبول اسپ برین سکه ها مطابقت دارد و دالِ آغاز کلمه در لهجه های شرقی آریاناگاهی به لام ابدال می شده است.^{۵۰}

در آبان یشت اوستا فقره ۱۰۵ این نام Aurvat-Aspa (دارنده اسپ تازنده) بود که صفت میثرا و دروو اسپا بوده و نگهبان خورینوه Khvareno یعنی قدرت سلطانی تصور می شد و آنچه در مسکوکات، در دست او اکیلی است، میتوان مؤهم تقدیم قدرت سلطانی باشد، که در يك نقش ناتمام سرخ کوتل هم تصویر شده است.^{۵۱} و این اسپ تیز رفتار را نماینده ایزد برق لامع دانسته اند^{۵۲} که در عصر ویدی از ازمنه هندو آریایی بنام Apam-Napat یعنی زاده آب باقی بود^{۵۳} که شعله های آتش را در طوفان ابر و باران و تابش برق در بین آن، نمایندگی میکرد، و ائوروت اسپه اوستا - که یکی از شاهان کیانی و پدر کوی و بشتاسپ جانشین کیخسرو است- در متون پهلوی و دری لهر اسپ است و ما در شاهنامه فردوسی میخوانیم که کیخسرو پادشاهی را در اواخر عمر به لهر اسپ می سپارد:

بیژن بفرمود تا با کلاه بیاورد لهر اسپ را پیش شاه

چو دیدش جهاندار بر پای جَست برو آفرین کرد و بکشاد دست

فرود آمد از نامور تختِ عاج ز سر برگرفت آن دل افروز تاج

بلهر اسپ بسپرد و کرد آفرین همه پادشاهی ایرانز مین

سپردم بتو پادشاهی و گنج از انپس که دیدم بسی درد و رنج

مهربران و مردم ازین انتخاب کیخسرو برافشفتند و ندانستند که لهر اسپ از کدام نژاد و گوهر است؟
کیخسرو گفت:

که دارد همی شرم و دین و نژاد بُود راد و پیروز واز داد شاد

نبیر جهاندارِ هوشنگ هست خرد مند و بینا دل و پاکدست...

بشاهی برو آفرین گسترید! و زین پندِ با مهر من مگذرید...

چوبشنید زال این سخنهای پاک بیازید و انگشت برزد بخاک
 بیالود لب را بخاک سیاه به آواز لهر اسپ را خواند شاه
 بشاه جهان گفت خرم بدی همیشه ز تو دور دست بدی
 که دانست جز شاه پیروز و راد؟ که لهر اسپ دارد ز شاهان نژاد
 بزرگانش گوهر برافشانند بشاهی همی آفرین خواندند

(شاهنامه ۴/۱۳۰ تهران ۱۳۵۳ ش)

لهر اسپ در ادب دری معروف و در باره مقاومت‌های وی در بلخ در مقابل تورانیان و ارجاسپ، بین مردم داستانها بود که از انجمله در شهر یارنامه مختاری غزنوی هم انعکاس کرده و این چند بیت از آن داستانست:

.... چو در دشت بلخ اندر آمد سپاه شد افروخته آتش رزمگاه
 دوجنگ گران کرد لهر اسپ شاه بجنگ سوم شد گریزان سپاه...

(دیوان مختاری ۸۱۲)

ع_ مَنَه بَگَ MANA-BAG

برسکه‌هایی کانیسکه و هویشکه، ایزد نرینه روبرو نشسته و سر مایل بر راست، با کلاه آهنین مکدونی (نظیر کلاه کوجوله) در حالی دیده میشود که از عقب کلاه سه جیغه برآمده و ماهی که لبه آن بیالاست، متصل شانه اوست و چهار بازو و دست دارد، که در دست چپ بالا، عصای سلطنتی و در دست چپ پایین تاجی گرفته است. وی بر تختی نشسته که پایهای شیر دارد و قبای نظامی با کمر بند و پیراز تا شتالنگ پوشیده و بسمت چپش در حد ساعت ۴ مونوگرام ^{۱۱۱} _{۱۱۱} و بر سمت راست از ساعت ۷ تا ۱۱ (0) B A 3 (0) M 4 3 7 A نوشته است.

در شمایل Iconography این ایزد تاثیر فرهنگ یونانی (کلاه آهنین مکدونی) و روایات مقامی آریانی (جیغه، ماه، عصای سلطنتی، تخت و تاج که علامات ملهم حق حکمرانیست) بابتان چهار بازوی هندی در آمیخته و سه فرهنگ ممزوج را نشان میدهد. در حالیکه نامش بکلی آریانی و دارای ریشه‌ها در ادبیات افغانستان و آسیای میانه و ایران است و آنرا يك ایزد زردشتی شمرده اند،^{۵۴} و کنگهم معتقد است: علامتی که در دست چپ پایین مَنَه بَگَست با دوازده نقطه احاطه شده، که مراد از آن دوازده ماه سالست مانند

برخی جزو اول این کلمه را من (اندازه وزن) شمرده و او را "ایزد پیمان" گفته اند. در حالیکه تهوماس او را عین ایزد مهتاب ایرانی و هوفمن Hoffmann او را همان بهمن Vohu-mano یعنی ایزد نیروی زیست همه زندگان، و مطابق یسنا پهلوی (۳۱/۸) فرزند اهوره مزده شمرده است.^{۵۶}

در سرودهای متأخر ریگ وید: سوما [ماه] و در اتهروا ویدا و یجور ویدا: برج قرارگاه ازواج آفتاب، و در اوپانیشد: غذا و مشروب ایزدانست که در ادبیات حماسی کهن، مؤکل سمت شمال بود.^{۵۷}

بدین نهج منّه بگ شبیه سومای ریگویدی بود، که در شمایل نگاری هندی سوما همواره با چهار بازو، ماهی از شانه های وی برآمده مصور گردیده و همین عنعنّه در منّه بگ مسکوکات کوشانی نیز ریشه دوانیده باشد.^{۵۸}

بهرصورت در تمام ایزدان مسکوکات کوشانی، تحلیل نام این ایزد- با پیوستگی منابع دینی و ادبی - مشکل است. اما آنچه اصل نامرا وهومنه اوستا، یکی از امیسا سپننه گان و تصویر خارجی پندار نیک^{۵۹} و دانش شمرده اند با منابع ادبی موافقت میرساند، زیرا در سراسرگاتها، صفت کشره Kshathra با او آمده که مانند عطیة الهی بوسیله وهو- منه برای تحقق آدمیت انعام میگردد (یسنا ۱۰/۴۶) و ازینرو همواره فزونی کشره را ازو میخواهند تا زردشت بر دیو دروغ پیروزگردد (یسنا ۴/۳۱) چون وهومنه مؤکل کشور داریست همو میتواند که قلمرو اهوره مزده را گسترش بخشد (یسنا ۳۱/ ۶) باچنین صفات وهومنه با کشور داری و دانش اداره و تنظیم قلمرو مملکت پیوستگی داشت و ازینرو در سکه های کوشانی از دوش او مهتابی برآمده و در یک تفسیر پهلوی نیایش ۳ همین بهمن منبع ایزد ماهست، که در سکه های کوشانی نیروی خارق العاده او را مانند خصایص هنر هندی بوسیله تصویر چهار بازو نشان داده اند.^{۶۰}

در نام منّه بگ ایزد کوشانی، جزو اول منه mana طوریکه برخی پنداشته اند من کیل معین نیست، بلکه این کلمه مثلی که در جزو دوم وهو+ منه پدیدارست، در ادبیات دری و پشتو و منابع فکری مردم قدیم افغانستان ریشه عمیق دارد بدین شرح:

در سنسکریت من بمعنی دل و نفس و اراده بود^{۶۱} بوریحان البیرونی در شرح موجودات عقلی و حسی عقاید هندی آریایی گوید که من اصلاً بمعنی دل بود، چون دل حیوان را محل اراده پنداشته اند، بنابراین اراده را هم "من" گفتند.^{۶۲}

این قضیه از مقوله تسمیه مظروف به ظرف و حال بر محل است، که منّه قدیم بمعنی good mind با صفات کشره و علایم جهانداری و پیروزی از مقام ایزدی خود در ادبیات دوره اسلامی بمعنی اراده و عزم

و دل که محلّ رسوخ اراده است تنزل نمود و ریشه خود را در ادبیات دری و پشتو باقی گذاشت، مثلاً قریع
الدّهريک شاعر قدیم زبانِ دری گفت:

یار همچون روح حیوانی و مثلِ مردمک گه میان من دراید، گاه اندر چشم من
در اینجا اگر من ضمیر مفرد متکلم پنداشته نشود، معنی دل و اندرون دارد و برای این معنی شواهدی
در شاهنامه فردوسی موجودند که ولف در فهرست شاهنامه آورده مانند:

سرش سبز با دو تنش ارجمند منش برگزیده ز چرخ بلند

(شاهنامه ۱/۹۷)

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان بماند منش پست و تسیره روان

(شاهنامه ۵/۱۱۷۵)

اگر درین ابیات من+ش ضمیر بفتح نون بخوانیم، همین معنی دل و اراده دارد، ولی اگر بکسر نون
اسم حالت مختوم به شین خوانده شود مانند دانش و بینش خواهد بود، که من بسند قول البیرونی و ریشه
های کلمه در سنسکریت، قرائت نخستین ولف را ترجیح میدهم، زیرا در ادب قدیم پشتو هم بهمین معنی
اراده و عزم، در یک قطعه حماسی امیر کرور جهان پهلوان (یکی از اجداد شاهان غور در حدود ۱۴۰ هـ.ق)
وارد است:

غشي د من مي ځي بریننا پر میر خمنوباندې . یعنی تیرهای عزم من مانند برق بر دشمنان می بارد. ۶۳

جزو دوم کلمه بگ است که در بقایای عصر کوشانی و یفتلی افغانستان فراوان دیده میشود و در السنه
باستانی آریانی بمعنی خدای (ج) بود. در فرس قدیم و اوستا Baga و در سنسکریت بهاگه^{۶۴} و در روسی هم
بغ خداست که در آغاز بسا نامها همین کلمه پدیدار است مانند: بغ+پور (مغرب آن فغفور) بغ+ستان
(بیستون پارس) بغ+داد (بغداد) بغ+شور (بغشور غرجستان) بغ+لنگ (در کتیبه سرخ کوتل=بغلان) بغان
+یشت (جزوی از اوستا) و غیره.

در پشتو و دری این کلمه تاکنون بشکل بگ Bag بمعنی بزرگ و توانا و جسیم زنده است مانند بگ
سَری پشتو (آدم جسیم) که این صورت کلمه هم در اسمای اماکن مانند بگ+رام (بگرام) و بگ+رامی
(بگرامی) بگ+لگ (در دایزنگی) بگ+ی (بگی ترنگ) و غیره بنظرمی آید، که بمعنی ایزد و خداوند
باشد.

شمس الدین کاکر شاعر قندهاری در حدود ۱۲۵۰ق در یک غزلیکه تمام ابیات آن مختوم به گ ماقبل

مفتوحست گوید:

هسي شوم طالع زما دي باطن وور په ظاهر بگ^{۶۵}

که درین بیت بگ معنی عظیم و جسیم و سترگ دارد و بهمین معنی است که در ادب فارسی هم بود، مولانا بلخی گفت:

از چه دم از شاه و از بگ میزنی؟ در هوا چون پشه را رگ میزنی
(مثنوی دفتر اول ص ۴۸)

از نوشته محمود کاشغری (۴۶۶ق) پدید میآید که کلمه بگ آریایی در تراکیب ترکی شرقی آن عصر بمعنی خداوند و امیر و سردار دخیل شده بود^{۶۶} و ناصر خسرو بلخی گوید:

خاتون و بگ و تگین شده اکنون هر ناکس و بنده و پرستاری

(دیوان ۴۶۹)

چون اصل کلمه بگ را در السنه کهن اوستا و سنسکریت و فرس قدیم بمعنی (خدا-خداوند) می بینیم، پس باید گفت که این کلمه در اوقات مجاورت و مرابطات قبایل آریائی شمالی در کنارهای آمو و تخارستان تا توران و ختن، در زبانهای ایشان هم دخیل بوده، اما در خود السنه آریانی تا هند و ایران، اولاً معنی خدا را داشته و بعد از آن مجازاً بمعنی بزرگ و عظیم برشاهان و حکمرانان- که بخود انتساب خدایی میداند- نیز اطلاق شده، مانند خدای و خداوند در اسمای کابل خدای^{۶۷} و زابل خدای^{۶۸} و گوزگان خداه و سامان خداه و بخارا خدات که در کتب تاریخ و جغرافیا بنظر میرسند.^{۶۷}


اما کلمه بگ در اعلام پشتو نیز موجود بود، مثلاً در حدود ۱۱۶۵ق وزیر اعظم دربار احمد شاه ابدالی بگی خان نامداشت که به لقب شاولی خان مشهور بود و ریشه های قدیم این کلمه را ما در کتیبه های دوره هفتالی روزگان و جغتو بشکل *ḡoḡa, ḡoḡo* هم می بینیم.^{۶۸}

در کتیبه کلان سرخ کوتل (قرن ۲م)^{۶۹} و کتیبه های روزگان و جغتو (غالباً قرن ۵-۶) کلمه بگ صفتی است که پیش از شاه آمده *ḡoḡoḡa-ḡ* یعنی شاه بزرگ، که همین تحول کلمه به کیف وصفی در ادب پشتو و دریست که قبل از موصوف خود می آید مانند بگ سړی=بزرگ مرد. ولی در نام مَنه بگ که قدیمتر است، کلمه بگ بمعنی متحول مابعدی یعنی بزرگ و عظیم صفتی نیست بلکه به مفهوم قدیم خود (خدا-ایزد) باشد یعنی خدای اراده و عزم و جهاننداری مانند تراکیب کابل خدای و زابل خدای، که حسب قاعده^{۷۰} اضافت مقلوب، منسوب (مالك) بعد از منسوب الیه میآید: مَنه + بگ = دل خدای = عزم خدای (خدای پندار

نیک).

۵- ما (ماه)

این ایزد بر سکه کانشکه، روبرو ایستاده و سرش بچپ مایل است که قبای تنگ نظامی و بالا پوشی ببر و پیزاری تاشتا لنگ بپا دارد. از دوش وی حلقه ماه رو ببالا برآمده و نیزه بیکه سرآن مدور است در انحنای آرنج چپ او با شمشیری در دستش دیده میشود. دست راست خود را دراز کرده و با انگشت اشارت میکند.

بر مسکوکات دیگر هوویشکه نیز ایزد نرینه باشکال مختلف جنگی نمایانست که با ایزدان مادینه قمری آسیا یغربی تفاوتی دارد و در دست راست او طوق و در چپش شمشیریست که در حدود زانوی پیش، مونوگرام  و در عقب از ساعت ۲ تا ۵-۸ دیده میشود.

در ماده یشت اوستا، این ایزد را حامل تخم گاو، آزاده، درخشان، شکوهمند و دهنه آب و دانایی و توانگری شمرده اند، که مانند عصر کوشانیان، خصوصیات نظامی ندارد، و این خصوصیت وی زاده تفکر این عصر است. چون ایزد ماه حسب روایات چینی در نام چینی مردم کوشانی: بویه - چیه (= ماهزاد= از نژاد ماه) دخیل بود، بنا برین کلمه چندره Candra سنسکریت بمعنی ماه، بطور پیشوند وصف، در آثار هندی بانام کانشکه پیوسته است و هم شکلی ماه گونه (شبهه بقمر) بر تاج کانشکه و مخصوصاً هوویشکه در برخی سکه ها بنظر می آید. حتی تصویر زنی از خانواده شاهی کوشانی که در شهر بهلول بدست آمده، بر پهلوی تاج بالای گوش شکل هلال سه شبه دارد^{۷۰} و در نام بویه چیه هم Yue بمعنی ماه بود، که بر انواع سکه های کوشانی باشکال مختلف نمایانست.^{۷۱}

کلمه ماه که در پشتو میاشت است در اوستا ماونگه Mawangh و در پهلوی مای May و در سنسکریت ماس Mas و در پارسی باستان ماده Mada بود،^{۷۲} در شغنی مست، در واخی مه ك است،^{۷۳} که گویا ریشه آن ما MA در سنسکریت معنی پیمایش to measure داشته^{۷۴} و در برخی سکه های کوشانی پرکاری در دست دارد که آله همین پیمایش وقتست و يك شاعر رومی کاتولوس Catullus نیز ایزد مادینه قمر را به صفات "خداونده پیمایش ماهها" goddess measuring the months ستوده است و هم وی شباهت تام با ایزد نرینه سالیون یونانی دارد، در حالیکه بر يك سکه هوویشکه بشکل مادینه شبیه به اردوخش ایزد نعمت هم تصویر شده است.^{۷۵}

در قرن دوم میلادی هنگامی که کتیبه سرخ کوتل نوشته میشود، در تقویم کوشانی کلمه (ما) MA مستعمل

بود، زیرا در آخر سطر دهم، تاریخ کتیبه را نisan ماه سال ۳۱ سلطنت نوشته اند (غالباً حدود ۱۶۰م) که گویا در روایات قدیم در آخر کلمه (ه) نبود، ولی از کتیبه زبان باختری بخط یونانی شکسته و خط و زبان سنسکریت که هر دو تاریخ ۸۶۲م=۲۴۹هـ ق=۳۹۳۸ لوک کال سموت دارد بر می آید، که ماه را مختوم به هاء هوز می نوشتند، زیرا در سطر اول کتیبه B توجی ماه *𐎠𐎡𐎢𐎣* آمده و بعد ازان *𐎠𐎡𐎢𐎣* ماه شاه (نی) بخت نام گومل بغپور حکمران وقت است.^{۷۶} و ازین برمی آید که بنام ایزد ماه تیمناً تسمیه میکردند و همین لقب در قسمت سنسکریت کتیبه چندره+بهوپه ترجمه ماه+شاه است، که چندره بمعنی ماه و بهوپه پادشاه و ملاک بود.^{۷۷}

ناگفته نماند که در يك کتیبه دیگر باختری و عربی که از شیرتلاو توجی بموزه پشاور انتقال یافته (مؤرخ ۸۶۵ م=۲۵۱هـ=۶۳۵ سلطنت) نیز در سطر دوم، ماه یکم *𐎠𐎡𐎢𐎣* به املای ماه با هاء هوز نوشته شده است.^{۷۸} که همین شکل بزبان دری انتقال یافت در حالیکه کیفیت تقدس ایزدی آن بانشر و قبول عقاید توحید اسلامی از بین رفت.

درگاه شماری زردشتی، روز دوازدهم هر ماه بنام ایزد ماه "ماه روز" نامیده شدی که در ادبیات دری هم رواج داشت و مسعود سعد سلمان شاعر غزله گفت:

ماهروز ای بروی خوب چو ماه! باده لعل مشکبوی بخواه
گشت روشن چو ماه، بزم که گشت نام این روز "ماه" وروی تو ماه
(دیوان مسعود سعد ۶۶۲)

۶- میر (مهر)

نام این ایزد بر سکه های کانیسکه و هوویشکه بصور مختلف نرینه و با املاهای مختلف -Mir(o)-Miorr(o)-Mioir(o)-Mihr(o)-Mor(o)-Miir(o)-Miur(o)-Mior(o)-Mirr(o)-Meir(o) نوشته شده^{۷۹} که تاجی با هاله نور بر سر و قبایی در بر دارد و بوت کوتاهی پوشیده و شمشیرکی با نیزه یی در دست گرفته است که همان معبود بزرگ شمسی قدیم هند و ایران: میثره Mithra و در اوستا Mitra و در پهلوی Mitr و در دری مهر باشد^{۸۰} که تصاویر وی در سکه های کوشانی، نسبت به تصاویر آن در هند و جهان کلاسیک، بسیار ساده و خالی از هرگونه جزویات شمایل نگاریست. مثلاً درینجا کالسکه مخصوص اسپ کش مهر مرسوم نیست، در حالیکه در هیکل تراشی، بودایی کوشانشهر همین عصر دیده می شود و نظیر آن در اشعار هومر یونانی ایزد Helios بخشاینده روشنی به خدایان و انسانانست^{۸۱} که در الواح گلین بغازکوی متعلق به ۱۴۰۰ق،م نیز از همین ایزد

میترا استعانت شده و در اوستا هم یشت دهم میثر یشت یا مهر یشت مخصوص ستایش و صفات ایزد بزرگ مهر است.

در کتیبه سرخ کوتل این کلمه $MiYP$ و در کتیبه A توجی MP و در کتیبه روزگان نیز MP است. بهر صورت ایزد فروغ و روشنایی و پاسبان راستی و پیمان همین مهر است^{۸۲} که دارمستتر معنی اصلی قدیم آنرا دوستی و محبت گوید و اکنون هم میر، مَر در پشتو و مهر در دری آفتاب و دوستی و مهربانیست که در تسمیه رجال و اماکن و معابد و ایام و غیره ریشه دوانیده، مانند مهره کوله از شاهان هفتالی یا مهر شاه و مهرزمی کتیبه های روزگان، که تاکنون هم در پشتو میرزمان نامگذاری میکنند، که عین تحریف لهجوی همان مهرزمی = میرزمین گذشته است.^{۸۳}

در پشتو این کلمه عیناً مانند املاهای مختلف مسکوکات کوشانی لهجه های متفاوت دارد: لمر- مَر- میر- نور- نمرکه در منجی هم آنرا میرا گویند^{۸۴} و آنچه در پشتو و دری میرگل و میرو و میر تسمیه میکنند از همین ریشه است و میر در پشتو و دری بمعنی سرور و بادار و نجیب و میرا (سید مذکر) و مورا (سیده مؤنث) و پیشوند و پسوند برخی اسما مانند میرویس - میراحمد - خان میر - گل میر بقایای مظاهر این کلمه در اسما و اعلامست.

در ادبیات هم این تأثیر بنظر می آید که برخی میر را مخفف امیر عربی تصور کرده اند (حواشی برهان ۲۰۷۶) ولی باستناد کتیبه های کوشانی- که میردران اواخر از مسند ایزدی خود به موقع سروری و امارت و سیادت سقوط کرده- توان گفت: که این کلمه از ریشه مهر و میر آریایی به دری آمده، نه از امیر عربی. زیرا اکثر کتیبه ها بزمانی تعلق دارند که نفوذ زبان تازی باین سرزمین نرسیده بود، و در زبان دری هم از زمان قدیم بمعنی سرور و حکمران مستعمل بود و فردوسی گفت:

یکی میر بود اندران شهر اوی سر افراز و بالشکر و آبروی

(شاهنامه ۷/۱۹۴۹)

فرخی در قصیده عزای سلطان محمود گوید:

میر ماخفته بخاک اندر و ما از برخاک این چه روز ست بدین تاری، یارب زنهار

(دیوان فرخی ۹۱)

ناصر خسرو بلخی گوید:

کنون میر پیشم ندارد خطر گر آنکه خطر داشتم پیش میر

اگر میر میرست و کامش رواست

چنانکش گانست گوشو، ممیر

(دیوان ناصر خسرو ۱۹۱)

در تقویم زردشتی، ماه هفتم سال بنام ایزد مهر (مهرماه) و روز شانزدهم هر ماه، روز مهر بود و روز اول مهر، جشنی بزرگ معروف به مهرگان از انرو گرفتندی که به عقیده ایشان، همدین روز آفتاب برای مصالح اهل دنیا پیدا شده بود^{۸۵} و از تاریخ بیهقی پیداست که تا غزنویان و اواخر قرن پنجم هجری هم این جشن را رسماً می‌گرفتند. مسعود سعد گوید:

خسروا! شبهای عمرت روز باد

مهرگان ملک تو نوروز باد

(دیوان مسعود سعد ۵۹۸)

همین شاعر غزنه روز شانزدهم "مهر روز" را چنین می‌ستاید با التزام مفاهیم مختلف مهر:

روز مهر، ماه مهر و جشن فرخ مهرگان

مهر بفرای ای نگار ماه چهر مهربان

مهربانی کن جشن مهرگان و روز مهر

مهربانی به بروز مهر و جشن مهرگان

(دیوان ۶۶۳)

در فارسی ازین کلمه تراکیب متعدّد ساخته اند مانند میرآتش، میرداد، میر هشت بهشت (رضوان) میر هفتمین (زوحل در فلک هفتم) میرآب (که درکتیبه سرخ کوتل پرستار آبست) و غیره، و در لهجه بختیاری ایران می‌گر بمعنی شوهر و در پشتو میره بمعنی مردانه و شوهر است که در فارسی ازان میره یعنی کدابخدا و رئیس خانه ساخته اند^{۸۶} و هم میر+ی اسم حالتست از همین ریشه بمعنی سروری.

در ادب پشتو نیز این کلمه بمعنی سرور و کدابخدا و مرشد بود. مثلاً بمعنی مرشد در کلام خوشحال خان:

خوک چي مردود شي له پیره میره

خالی به نه وي له غمه ویره

(دیوان خوشحال ۷۵۳)

گاهی این کلمه را مؤنث گردانیده و مخصوص معشوقه ساخته اند مانند این شعر خوشحال:

نن په نظر راغله، یوه وزیره

بڼه ترتیبت وه، هم ترکشمیره

زلفي ئې بڼې وي، د تیبت تر مښکو

په تورو سترگو، وه دکشمیر میره

(دیوان خوشحال ۷۵۳)

يك شاعر متأخر پشتو خان مير، همين ميره را بمعنی معشوقه پيشواي خوبان آورده است:

مسته په خندا دجنكوپه مخ كي ميره ځي خيال ئې په چا نشته دئ د ټول مالت كجيره ځي

(پښتانه شعراء ۲/۶۲)

در كتيه سرخ کوتل (سطر۲۴- ۲۵) مهرمن (۵) $M12PAMAT$ علم است ودر پښتو ميرمن تاکنون
كدبانو وصاحبه خانه ومحترمه است. خوشحال خان او را در مقابل كنيزك قراره داده:

اولاد چي بد راوري، ميرمن مه ويني اولاد چي بڼه راووي، وينځه نعمت دئ

(ديوان خوشحال خان ۸۱۲)

احمد شاه ابدالي هم او را كدبانوي محترم داند:

زما دله دردمنده! شها زمور ميرمن ده

(ديوان احمد شاه بابا ۲۸۸)

باچنين تحول و ديگرگوني، نام ايزد مهر=مير از منة قبل تاريخ تاکنون در زبانها و ادبيات ما زنده مانده
وضبط های آن در عصر كوشانيان، حلقه ارتباط آنرا از عصر قديم با اين زمان نشان ميدهد.

۷_ مهر و ماه

تنها بر دو نوع سکه هوویشکه که در موزه لندن و لاهور محفوظند، شکل هر دو ايزد نرينه مهر و ماه بريك روی
سکه منقوش است که هر دو روبرو ايستاده و در بين ايشان مونوگرام * دیده میشود.

مهر که بسوی راست ايستاده هاله شعاعی بدور سر دارد، در حالیکه ماه در دست چپ ايستاده وحلقه
ماه از دوش چپ او بر آمده و در عقب او ايزد مهر، نامش از ساعت ۲ تا ۴ و در عقب ماه از ۸ تا ۹ نوشته
اند. ماه شمشير و نيزه کوتاهی در دست راست دارد و مهر در دست چپ شمشیری دارد و دست راستش
درازست و بدو انگشت به سمت پيش خود اشاره میکند.^{۸۷}

اجتماع این دو ايزد بريك سکه در حالت روبرو، در حالیکه هر دو پای راست خود را بر موقفی پيش
نهاده اند، باز از خلط و امتزاج فرهنگي فراوان در عصر خود نمایندگی میکند و شاید این پرستش نيرين
بود، که در عقاید نجومیان قديم منعکس شد و ولایت ماه و آفتابرا در بروج فلکی فرض کردند: یعنی برج
اسد را خانه آفتاب گفتند که از اول اسد تا آخر جدی "ولایت آفتاب" و از اول دلو تا آخر سرطان "ولایت
ماه" است و عثمان مختاری غزنوی درین باره گفت:

دو ازین هفت پادشاه شدند که بنام آفتاب و ماه شدند
 بخش کردند ملك چرخ کیان نیمه یی این گرفت ونیمی آن
 از پی ملك خویش مهر مبین از اسد تا بجدی کردگزین
 ماه را شد ز دلو تا سرطان خود همین بود ملك چرخ کیان

(هنرنامه یمینی- دیوان مختاری ۷۰۶)

شاعران دری زبان در اشعار خود بسا بهر دو سیاره تا بنده مهر و ماه یکجا اشاره ها و تلمیحاتی دارند، مثلاً مسعود سعد شاعر غزنه درین ابیات هر دو را با تأثیرهای آن یکجای آورده است:

تا زگردون همی فروزد مهر تا ز دوران همی فزاید ماه
 چون فروزنده روز بادت ملك چون فزاینده ماه بادت جاه

(دیوان مسعود سعد ۴۹۱)

سنایی غزنوی در دعای شاه گفت:

چندانش مملکت باد اندر حضر که باشد دوران مهرومه را در ملك او سفرگه

(دیوان ۵۹۶)

وهم شاید بنا برین تقدس، شکل آفتاب و ماه را بر رایت می نوشتند:

ای امیریکه بر سپهر جمال آفتابست و ماه رایت تو

(سنایی ۹۹۴)

در سنه ۱۱۸۶هـ چون تیمور شاه بر سریر سلطنت پدرش احمد شاه ابدالی نشست، شاعری برای سجع سکه او گفت و روایات قدیم را درین بیت فراهم داشت:

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه تازند بر چهره نقش سکه تیمور شاه

۸_ مزدوران - ورمزد:

در مجموعه جمعیت سکه شناسی امریکا و موزه لندن، دو سکه نهایت نایاب طلایی کانیشکه محفوظست که بران ایزدی ریش دار رو براست، بر اسپ دو سره سوارست، تاجی بر سر و شالی بر دوش و کاکل کوچک پارتی بر قفا و نیزه دراز دوپره در دست راست و پارچه خشن شاید زره دار بالای پا دارد، که این نوع شمایل درسکه شناسی بی نظیر است و نیزه وی از شل افغانی نمایندگی میکند طوریکه در ادبیات دری و

پنبتو منعکس است. مثلاً تاکنون هم نیزه بازان وادی غزنه باشل وشلگی خود مشهور اند که گاهی دوسر تیز هم دارد و این همانست که فرخی شاعر دربار غزنه، در منظر نگاری وادی گنگ و تشبیه خارهای آن گوید:

بگونه شل افغانیان دوپره و تیز چو دسته دسته بسته بهم تیرهای بی سوفار

(دیوان فرخی ۶۲)

نام این ایزد که شمایل خاصی دارد با وضعی که شناخته و مرسوم نیست، پیش روی اسپ دو سره از ساعت يك و نیم تا چهارونیم چنین نوشته شده $Mozdooano$ که شکل کلمه مزدوان یا مزدوانو را در منابع دیگر نمی شناسیم.

ولی برخی اصل آنرا مزده+وانو Mazdah-Vano (مزده پیروز) شمرده و او را همان سر دسته معبودان زردشتی و آفریننده آسمان و زمین و زندگانی دانسته اند که در ادبیات زردشتی اهوره-مزده یا اورمزد Ormuzd بوده باشد.^{۸۸}

بر سکه کانیسکه بحروف یونانی نام این ایزد مزدوان (و) و برسکه هویسکه ورومزد(و) Wormozdo خوانده میشود و Mazdooano را جمع مزداو Mazdao اوستا=اهره مزده یا اورمزد شمرده اند^{۸۹} و کنگهم اسپ دوسره را به ثنویت چنین تعبیر کرده که خالق کل اهوره مزده (= وارونه خدای آسمان در رگویدا) بر دو روح خیر و شر حاکمست^{۹۰} در حالیکه این ایزد بر طلای هویسکه به نام $Wopemozdo$ منقوشست.^{۹۱}

شکل استثنایی مزدووانو mazd(o)oano را میتوان با حذف فواصل کلمه یعنی o که در تمام کتبه های عصر کوشانی موجب غلط خوانی و انحراف کلمات از تلفظ معمول شده است مزد+وان خواند. و مزد جزو اول آن Mazda در یسنای ۴۰ بند ۱ بمعنی حافظه آمده و در خود گاتها ۴۵ بند ۱ بمعنی بخاطر سپردن و بیاد داشتن است که در سنسکریت مدس Medhas بمعنی دانش و هوش است و صفت اهوره اوستا=اسوره Asura ویدا بمعنی بادار و سرور می باشد که در پهلوی آنرا به خوتای xutai ترجمه کرده اند و معنی هردو؛ اهوره=سرور+مزده=دانش یعنی سرور داناست که در پهلوی به داناک ترجمه شده است.^{۹۲}

طوریکه اشارت رفت مزد+وان را جمع مزداو اوستا شمرده اند(!) ولی نمیتوان قناعت کرد که چرا ایزد واحد و مفردی را بنام جمع تسمیه کرده باشند؟ و باز پسوند (وان) که از زمان قدیم در اوستا و سنسکریت و دوره قدیم ادبیات دری بشکل وان=بان از ادات مسلم محافظت بود مانند باغوان=باغبان و نگاهوان=نگاهبان^{۹۳} چرا پسوند جمع کردن اسم مفرد آمده باشد؟ در حالیکه در ریشه و مشتقات مزده اوستا کلمه بی بشکل مزداو مزوم نیامده که جمع آنرا مزدوانو ساخته باشند!

به عقیده من مَزَد+وان با حذف فواصل رسم الخط یونانی کوشانی o کلمه معمول و گرامری السنه ما می ماند: مَزَد بمعنی حافظه و دانش و آموختن است+وان ادات پسوند حفاظت و تملک، که جمعاً معنی آن دانشمند و آموزگار باشد.

ریشه مَزَد در السنه افغانستان تاکنون باقیست: آموختن از ریشه A-mok در سغدی mock (آموزگار) است،^{۹۴} که در مشتقات دیگر آموختن مانند آموز- آموزنده- آموزد- آموخته و آموخت ریشه مز = مخ=مک به نحوی باقیست و در پشتو زده (آموخته) و مشتقات آن هم باهمین ریشه قرابتی داشته باشد. زیرا بموجب عقیده میلز Mills و یکدسته دانشمندان دیگر مزده عبارت از دو جزوست مه MA^{۹۵} بمعنی بزرگ+zda بمفهوم دانایی^{۹۶} که جمعاً دانایی بزرگ و یا دانش جهانی باشد، که درین صورت مه +زده پبنتو (دانش بزرگ) عیناً شکل زنده مَزَد باستانیست.

باین صورت مامَزَد+وان را صفت مفرد مانند گوشوان (در کشف الاسرار میبذی ۱/۶۴۱) و میزوان (طبقات الصوفیه ۹۰، ۲۳۲ و تذکره عطارد ۱-۹) و غیره بمعنی داردنده دانش و نگهبان هوش و آموزگار و ایزد این صفات می دانیم، که ریشه های آن هنوز در السنه مادیده میشود.

اما اهوره- مزده در اوستا نام خدای بزرگ آفریننده (= سرور دانا) که در سنگ نبشته های هخامنشی ائور مزده و در السنه مابعد آریانی اُورمزد = هُرْمَزَد = هورمزد است که درگاه شماری قدیم تیمناً بر روز اول هر ماه شمسی اطلاق شد، زیرا مطابق سنن کهن، هر روز ماه، نام جداگانه یی داشت که بنام یکی از ایزدان نامزد بود.

بوریحان البیرونی روز اول هر ماه شمسی را هر هورمزد نویسد که در سغدی خُرْمَزُد و در خوارزمی ریمزُد بود^{۹۶} در کتیبه سوم توجی وزیرستان که در موزه پشاورست، در سطر سوم، تاریخ آنرا روزهای ورمزد و مهر (یعنی اول و شانزدهم) ماه اول (فروردین) سال ۶۳۵ سلطنتی (=۸۶۵م=۲۵۱هـ) نوشته اند. درین سنگ نبشته املاي کلمه بدون حرکات $uPwz\text{ss}$ است،^{۹۷} و ازین پدید می آید، که استعمال سی روزه ماه، تا اواخر قرن نهم در دربارهای این سرزمین معمول بود و تا عصر غزنویان در ادب دری شهرت داشت. مسعود سعد سلمان شاعر غزنه روز اورمزد و معانی کلمه را در دو بیت چنین گنجانیده:

امروز اورمزد ست ای یار میگسار برخیز و تازگی کن وان جام باده آر

ای اورمزد روی! بده روز اورمزد آن می که شادمان گندم اورمزد وار

(دیوان مسعود ۶۵۹)

اورمزدگاهی در ادبِ دری بمعنی سیارهٔ مشتری و برجیس هم دانسته شده مانند این بیت سعیدطایی:

امتعهٔ اورمزد راپس ازین دور مشتری در همه جهان بنماند

۹- ننه: Nanaia

NANASHAO NANAPAC NANA MAMA

SHAONANA 𐎧𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠 NANO MAMO

بر بسا از سکه های کانیشکه و هوویشکه شکل ایزد مادینهٔ ایستاده که مونوگرام ^{𐎧𐎠𐎠} پیش روی وی منقوش است، باهالهٔ نورگرد سرش دیده میشود که بالاپوش کشاده پوشیده و تاج هلال داری بر سر دارد و در دست چپ او عصا بیست که سر آن مانند نیم تنهٔ اسپ یا گوزنست و در دست راست او کشکول گونه است.

این شمایل کلی گاهی فرق هم میکند. مثلاً گاهی در دست تیروکمان و برسرکلاه آهنین و گاهی بالاپوش دراز باگریبان مزین پوستین دارد و از دوشش شعلهٔ نور میخزد. و بر مَهریکه در موزهٔ برتانیه است ایزد ننه بر شیری نشسته و هلالی بر سر دارد. و بريك سکهٔ هوویشکه نیز برشیری سواراست و گاهی شخص شاه پیش روی در حالت نیایش زانو زده است و این اختلاف شمایل و تنوع اشکال، ننه را در تمام ایزدان سکه های کانیشکه و هوویشکه امتیاز خاصی می بخشد و نامش هم با نام بانوی آسمان اینه- ایشتر Innana-Ishtar بین النهرین شباهتی دارد که در الواح مکشوفه از معبد مردوک بابل هم ننه بانوی بانوان و ایزدان و اداره کننده بنی آدم و آموزندهٔ روانهای آسمانی و دارندهٔ قدرت اعلیٰ و دختر ماه خداوندهٔ مهر و غیره شمرده شده و در هنر هیکل سازی بین النهرین با سلاح و تیر و گرزو نشسته بر پشت شیر هم نشان داده می شده است که نامش را در يك کتیبهٔ حدود آشور "خداونده نانای Nanai شاه دختر بل" نوشته اند، که به القاب ننه شا- شاننه سکه های کوشانی قرابت تامی دارد و منابع قدیم هم در سوسه سراغ معبد Nanaia را داده اند که تاریخ آن بسه هزار سال قبل المیلاد میرسد، در حالیکه همین ننه با انا هیتا (ناهید) ایزد بسیار مشهور آب و خصب و نعمت مردم آریانا- که در آبان یشت ستوده شده- درامیخته و در عصر کوشانی این معبود بنام ننه بر مسکوکات ظهور کرده و شهرت داشته، چنانچه در نامه های سغدی که سر اورل ستین درتونگ هوانگ یافته، عابدی بنام Nanai مذکورست و ازین روشن می آید، که در قرن چهارم میلادی نام ایزد ننه در اعلام اشخاص نیز مستعمل بود، چنانچه همین نام Nanaia بر اوراق متون مکشوفه از شهر پارتی نینسا Nissa نیز دیده می شود.^{۹۸}

با این تفصیل ننه ایزدی بود، که ازهندتا سوریه آثار پرستش وی در مکشوفات باستانی آشکار است

وباید گفت که در حفريات مواضع قبل التاريخ افغانستان، از مُندی گک و دمراسی قندهار و قره کمر و هزارسم شمال هندوکش وغيره پیکره هاي يك ايزد قديم مادينه را يافته اند که آنرا ربه النوع مادر نامیده اند (حدود ۶۲۵ ق، م) و چنین پیکره ها از آثار شش هزار ساله موهنجوديرو در سنده و همچنين در وادی پنين و سيستان خوار زم و جنوب ايران تاوادی دجله يافته اند که پرستش ايزد مادر را در سرتاسر اين سرزمين آسیای جنوبي ميرساند.

درچنين حال تصور ايزد ننه در عصر کوشانی با اناهیتهای عصر اوستا و ربه النوع مادر قبل التاريخ بی ربط نباشد و يك نوع تسلسل فکری را بين گذشتگان و آیندگان نمایندگی میکند.

در السنه افغانستان تاکنون اين کلمه مستعمل و زنده است. بدین معنی که در دری و پښتو ننه یا نَنو زنیست بجای مادر، که اکنون از مقام والای ايزدی خود بجای پرستار و خدمتگار دلسوز، ولی محترمی سقوط کرده است، مثلاً ننه در شهرهای افغانستان قایمقام مادر و اداره کننده امور خانه شمرده می شود و هم نَنو در کابل خواهر شوهر و ننه در سمت شمال مادر ست و نانی در پښتوي قندهار دخترک است.

در شغنی و سنگلیچی و واخی نه ن Nahn مادرست که در اشکاشمی نان و در منجی نین باشد و نان تَت در سنگلیچی و تَت نه ن در واخی و تاتت نان در اشکاشمی و تَت ننه در منجی معنی والدین دارد.^{۹۹}

ناگفته نماند که در وادی پنين و ارغنداب نانا لقب مقدس روحانیست که مذکر همین ننه مؤنث باشد و ما شخصیت روحانی عالیمقامی را در حدود ۱۱۵۰ هـ ق بلبق نانا صاحب در قندهار می شناسیم که نامش عبدالحکیم کاکو بود و در شهر کهنه قندهار تاکنون خانقاهش مرجع خلائق است و این يك مظهریست ازان نام قديم و تقدس آن.

۱۰- واد = باد

این ايزد بر سکه هاي مسی کانیشکه و هوویشکه بصورت شخص ریشدار دونده بسمت چپ دیده می شود که پالتوی پر از باد بدور بدنش بهر دو دست گرفته و سرش پرتوی دارد. پیراهن تنگ آستین دار پوشیده و در عقبش از ساعت ۲ تا ۵ مرقومست و مویهای سرش از وزش باد پریشانست و بدین نحو نمایندگی ايزد باد را می نماید که با ايزد وایو Vayu ریگوید و عطارد Mercury ايزد تجارت و فصاحت مطابقت دارد و در سنسکریت Vat از همراهان ایندرا بود=Vata اوستا، که هیرووت و سترابو هر دو او را از ايزدانی شمرده اند، که ایرانیان برای آرامی وزش آن قربانی میدادند و در روایات قديم، آورنده ثروت و توانا و تندرو و جنگی و دارای نظرصائب بود و شکلش بر یکی از دیوارهای بامیان، بحيث ايزد سماوی منقوش است.^{۱۰۰}

در لهجه های افغانی ابدال و-ب فراوانست، در لهجه هروی نظایر آن در طبقات الصوفیه انصاری

بسیار دیده میشود مانند واز=باز، واید=باید، گور=گبر و غیره که اکنون هم ما میگوییم دکان واز است یا باغوان بجای باغبان. پس واد همین باد وزنده و معمول امروزست، که گاهی در لهجه یی از پستو واد گویند و در پهلوی و یغوبی وات ودر نطنزی واج و در نائینی و سیوندی وا، و در سمنانی ویه و در زازا وایه نزدیک به شکل ویدی و اوستایی و نام ایزد خاص باد بود که محافظت روز ۲۲ هر ماه شمسی با اوست و بوریحان البیرونی در تقویم روزهای زردشتی "باد روز" را در سعدی و خوارزمی "واذ روز" گفته است.^{۱۱} که در اوستا رام یشت مخصوص ستایش ایزد باد و صفات و سود بخشی اوست و هم نام سرزمین کابل وایکرته Vaekereta کشور هفتمین آفریده مزدا، در جمله سرزمین های شانزده گانه اوستایی آمده^{۱۲} که باید معنی آن آفریده باد یا بادزا یا باد آباد باشد (وای+کرته Vae+Kereta) و همین ماده وای در کلمه پهلوی و دری اندر وای (در هوا=معلق در هوا) باقیمانده است.^{۱۳} عنصری راست:

هواچو خاك بطبعش فرو نشیند پست زمین چو ذره زحلمش بماند اندر وای

(دیوان ۲۷۰)

فرخی در حالیکه ابر را می ستاید گوید:

چوگردان گشته سیلابی، میان آب آسوده چوگردان گرد باد تندگردی تیره اندروا

(دیوان ۱)

که در هر دو بیت بمعنی اندر+وای اندر باد و هواست و معانی دیگر آویخته و سرگشته و معلق و حیرت زده آن عارضی و مجازیست. مسعود سعد شاعر غزنه در ستایش باد روز بیست و دوم ماه با کلمات باد و باده چنین بازی میکند:

چون باد روز، روز نشاط آمدای نگار! شادی فرای هین ویده باده و بیار

باده ست شادی دل، پیوسته باده خور بی باده هرچه بینی، باد هوا شمار

(دیوان ۶۶۴)

۱۱_ وَنَد=اَنَد:

این ایزد تنها بر سه نوع سکه طلایی هوویشکه بصورت زن ایستاده بالدار با هاله نور و کرته سینه تنگی دیده میشود که پستانش از آن نمودارست در حالیکه پیراهن فراخ پرک داری دارد. در یک دست شاخ فراوانی و در دست دیگر دایره گکی دارد که در شمایل با نایک Nike ایزد یونانی مؤکل علویت فاتحانه سکه سازی هند و گریک و هند و باختر و ساکا شباهت میرساند و نامش پیشروی $\Theta\Delta\pi\iota\pi\Delta\Theta$ که در عقب مونوگرام

دارد و نامش را مأخوذ از Vanainti اوستا بمعنی ستاره تفوق و اعتلا دانسته اند^{۱۰۴} که وَنْتِ یشت، مجموعه کوچك ادعیه، خطاب به ستاره فتح و نایتی است و لهتوماس و ننده را به اَنَدَس Anandes ایزد ایرانی ربط میدهد که سترابو ذکر کرده است.^{۱۰۵}

از سفر نامه هیون تسنگ زایر چینی در افغانستان (حدود ۲۰هـ) بر می آید، که کلمه آنندا بسا در نامهای رجال بودایی آن عصر مستعمل بود،^{۱۰۶} ولی قبل از آن در کتیبه بغلان (اواسط قرن دوم) در سطر اول کانیشکو اَنَدَس Апицх آمده^{۱۰۷} که صفتی باشد برای شاه بمعنی پیروزی و بهره مند، یا کانیشکه یی که منتسب به ستاره یا فرشته فتح و اعتلاست.

بارتولومه و نند Vanant=Vanand را یکی از ستارگان نسر واقع می داند که در یشت ۱۲ و در خرده اوستا بعنوان "ستاره مزدا آفریده" یاد می شود. کلمه وَنْتِ بمعنی چیره شونده و شکست دهنده است و یشت بیست و یکمین و نندیشت در باره این ستاره ایزد بود که بما نرسیده و تنها در یک بند موجود آن و نند را ستاره مزدا آفریده مقدس و سرور راستی و درمان بخش و ضد جانوران موذی ستوده است.^{۱۰۸}

در لهجه های افغانستان ابدال و=ا=آ عامست مثلاً آب=اوبه=وُبه. آتهر=آتش=اور=وور. و همچنین ت به دال مانند: کرته=کرده. کنیت=کنید. وات=واد=باد وغیره. پس وَنْتِ=وَنْد=اَنَد=اَنَد همه از یک ریشه قدیمند، که اثر آن در ادب پستو باقیمانده و بمعنی اعتلا و افتخار و پیروزی و بهره وری است. مثلاً درین دو بیت خوشال خان:

خه به غم دمال وملك د دین و دل کرم چي لاستا له غمه روغ گرزم انند دي

(دیوان ۴۱۳)


هونبیارانو ډيري انعدیبنخ دي چي ملنگ د مصلي هغه انند کا

(دیوان ۹۸)

۱۲ – فر Pharr :

بر سکه های کانیشکه و هوویشکه، ایزد مؤنث ایستاده کمی سرخود را بسمت راست میل داده، دارای پیراهن زنانه و قبای نظامی و نیمه بوت و خود مزین به زیور خفیف است، که در دست چپ نیزه و در دست راست کچکولی نزدیک سینه و تاجی با هاله نور بر سر دارد و گاهی در شمایل وی اختلاف کمی دیده میشود که نماینده ایزد جلال و جمال و انوار سلطنتی یعنی خورینه Xvarenah اوستا^{۱۰۹} و خوره Xvarreh پهلوی و فرنه

Farnah پارسی باستان و فرّ و فره و خور و خوره در یست که بقول شیخ اشراق سهروردی در حکمة الاشراق ص ۳۷۱ "خره نوریست که از ذات آلهی ساطع میگردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست یابند و بمعونت آن هر یک بر عملی و صنعتی متمکن گردد." ۱۱۰

ایزد فرّ بر تمام سکه ها، پیش روی مونوگرام  و در عقب از ساعت هفت و نیم تا ۱۱ نوشته $\phi\Delta\text{P}\rho(\sigma)$ یا $\phi\Delta\text{P}\rho(\sigma)$ دارد به عقیده کنگهم، کچکول دست راستش از تخم گندم پُر است. ۱۱۱

در ارت یشت هفدهم اوستا (۲/۶) و هو- خورنو Vohu-Xvareno چیزها نیکست که خورنو را اسم ذات بمعنی "اشیای خوب خانه" توان گرفت. زیرا بروایت همین یشت ارت مایه "افزونی فره خانه"-Xvarrah^{۱۱۲} و Abzayidshnin-i-man^{۱۱۳} باین معنی در دری کلمه آخرین بروزن پرنیان بمعنی قماش و کالای برگزیده است. ۱۱۳ که گردیزی دو بار آورده^{۱۱۴} که با خورنوی ارت یشت نزدیکی دارد.

اما خره در خاراخره نام ملك اُسروشته^{۱۱۵} و خراسان خره فصّ خاتم خسرو بن هرمز دیده میشود که مسعودی در مروج الذهب و گردیزی در زین الاخبار (ص ۳۷) آورده است.

در ادبیات وسیع زبان دری، این کلمه بمعانی شکوه و جلال و فروغ ایزدی و زیبایی و نور جهاننداری و ریاست و جاه و غیره آمده و در غرر ملوک الفرس (ص ۷) آنرا به "شعاع سعادت آلهیه" ترجمه کرده و حتی حکما و صوفیان اسلام آنرا نور ساطع از نور الانوار و بارق آلهی دانسته اند، چنانچه قول عارف سهروردی را که از گفتار زردشت نقل کرده، در بالا آوردیم و اینک صور استعمال آن در ادب دری:

مرادف باشکوه و جلال و آورند:

من از بهر این فرّ و آورند تو بجویم همی رای و پیوند تو

(شاهنامه فردوسی)

اسدی در لغت فرس بمعنی زیبایی و تأیید آورده:

گرفت از ماه فروردین جهان فر چو فردوس برین شد هفت کشور

(عنصری)

نسبت فر به یزدان و آسمان در کلام فردوسی:

بروتیره شد فره ایزدی بکزی گرایید و نا بخردی

(شاهنامه ۳)

هر انکس که او فریزدان بدید بیاید گرفت آسمانی را کلید

(شاهنامه ۴/۱۴۴)

رکابش داشت عزّ جاودانی چو چترش داشت فرّ آسمانی

(ویس و رامین فخرگرگانی ۲۴)

فرّه خسروی یا فرّ کیانی که بخشیده پادشاهی و کامیابی و نیروی جهاندار است:

دو بازویش استبرو پشتش قوی فروزان ازان فرّه خسروی

(دقیقی)

مرادف ورج که بقول ابن سینا معنی آن شکو همنندی برین است: ^{۱۱۶}

ز مهرش جهان را بود ورج و فر زخشمش بجو شد بتن در، جگر

(شاهنامه فرودسی)

فرّ و خرّه مرادف یکدیگر از قول زرتشت بهرام پژدو شاعر زردشتی قرن ۷ هـ:

ز شاهان فرّ و خرّه جم فزون داشت بهر کاری خرد را رهنمون داشت

(ارداویرافنامه)

۱۳- شاوریور = شهریور Shaoreor(o)

تنها بر سکه های طلایی هوویشکه، بشکل ایزد نرینه ایستاده روبراست در پیراهن تنگ نظامی زره پوش رومی تازانو و باخود آهنین نمودارست که از دوش ویهلالی برآمده بدور سر هاله نور دارد. در دست راستش نیزه دراز و در چپ سپریست که پایش بر زمین تکیه دارد. در سکه دیگر بهمین خصایص است ولی بجای سپردر دستش شمشیریست که قبضه آن شکل سر حیوان دارد.

نام این ایزد غالباً از خستره وایریه Xshathra-Vairya گرفته شده که در اوستا بمعنی کشور برگزیده نام همیشه سپننه سوم (مانند ایندرا ویدی و اریس یونانی) ایزد قدرت سلطانی و ثروت و فلزات بود و در پهلوی شهریور شد. ^{۱۱۷}

بقول گاردنر Gardner جزو اول کلمه شا (و) = شاه، و شور (o) Shor معادل ایزد جنگ یونان Ares بوده

است. و اگر ما بشمایل او از لباس نظامی و نیزه و سپر و غیره نگاه کنیم، انتسابش به ایزدان جنگی بیشتر و قوی ترست از مؤکل بودن وی فلزات و ثروت را که این خصایص بیشتر به ایزد هندی کویره Kuvera شباهت دارد.^{۱۱۸}

خوانش نوشته یونانی کنار سکه بقولی شاو+شیرو، و بقولی شاو+شورو است. O آخر کلمه علامت ختم و فاصله است که غیر ملفوظ می باشد و جزو اول کلمه هم شاور یا شور=شیر یا شار خواهد بود که در بامیان و غرjestان لقب حکمرانان بود. و تحول شور یا شاور کوشانی قرن دوم میلادی به شیر یا شار قرن هفتم مطابق قانون ابدال (و) به (ی-ا) است که تاکنون هم در لهجات افغانی معمولست. و این خوانش حروف یونانی βασις ما را برابطة لغوی نامهای شار و شیر با شهریور، ایزد ثروت و قدرت و جنگ نیز ملهم می سازد، و ناصر خسرو بلخی به زوال قدرت و داد گستری هر دو درین ابیات اشارت نماید:

مرطغرل ترکمان و جغری را	بابخت نبود و بامهی کاری
استاده بُدی به بامیان شیری	بنشسته بعزّ در بشین شاری
بر هرطرفی نشسته هشیاری	گسترده بداد و عدل آثاری

(دیوان ناصر خسرو ۴۶۸)

در پهلوی اصل نام خشتریور Khshatrivar یا شتریور Shatrivar بمعنی کشور برگزیده و سلطنت مطلوب بود که پشتیبان بینوایان و درویشان و ضد آشوب و فساد^{۱۱۹} و سرپرست جواهر هشتگانه و طلا و نقره و دیگر فلزات است که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان باشد.^{۱۲۰}

در تقویم مزدایی شهریور برج سنبله بود و روز چهارم هر ماه "شهریور روز" نامیده شدی و هرگاه نام روز و نام ماه موافق آمدی، آن روز را جشن ساخته و شادمانی کردند، و بنا برین روز چهارم ماه شهریور "جشن شهریورگان" بودی، که آنرا آذر جشن هم گفتندی و مردم درین روز در خانهای خود آتش های عظیم افروختندی.^{۱۲۱}

نام این ازد قدیم بهر دو معنی فوق در ادبیات دری شناخته بود. مسعود سعد شاعر غزنه شهریورماه (سنبله) را چنین ستوده:

شهریورست و گیتی از عدل شهریار	شادست خیز و مایه شادی برمن آر
شهریورست و گردون کافوربار باشد	بستان زدوست باده مشکین خوشگوار

(دیوان ۶۵۶)

هم وی در باره روز چهارم ماه یعنی "شهریورروز" شادی و مسرت گوید:

ای تنت را زنکویی زیورا! شهره روزیست روز شهریور
می شناس ای نگارا! جانرا قوت گاه می ده مرا و گاه میخور

(دیوان ۶۵۹)

زرتشت بهرام پژدو درمبحث راهنمایی های همیشه سپنتان به زردشت، در باره سپارش و پند ایزد شهریور چنین گفت:

نگه کرد شهریور امشاسفند به پیش آمدش، بادلی پرزپند
بدو گفت: کای پاک پاکیزه رای! شب و روز بر آفرین خدای
چو رفتی به زیر از بلند آسمان پیامی بر ازمن سوی مردمان
بگویی مرانکس که دارد سلاح زشمشیر وتیر و زگرز و رماح
که تا کار او دارد آراسته زدوده همه سال و پیراسته
چه کار از سلاحش مهیا بود چو خورشید در رزم پیدا بود
بدشمنت دادن نشاید همی که پس کارت آید بیاید همی
بخلق جهان بازگو این پیام از اول و آخر همه را تمام

(زراتشت نامه ۴۳)

واین منظومه بهرام پژدو نیز خُلق و شمایل نظامی و جنگی شهریور- چنانچه بر سکه های کوشانی مصور و تمثیل گردیده- ثابت می آید.

۱۴- تیر TEIR:

بر يك سكه هویشکه در موزیم برتانیه، شکل ایزد مادینه ایستاده مایل بر است، که در دست چپ کمان دارد و بدست راست از تیردان تیر می کشد منقوشست و سلاحی ندارد، و دستاری ممتاز بر سر اوست.^{۱۲۲}

بر دست راست این ایزد، زیر آرنج او، از ساعت ۱۰ تا ۷:۳۰ نامش باین نهج مرقومست: ۱۴۶۵۰ که کنگهم زیرو zero یا خوانده و مقارن zahr یعنی زهره ایرانی شمرده است.^{۱۲۳} ولی این خوانش و تطبیق

موردی ندارد. زیرا اول زُهره کلمه عربیست برای ناهید ایرانی. و هم زیرو = زهر نمی تواند زهره تازی باشد و نه در زمان کوشانیان کلمه زُهره عربی در بین مردم قلب آسیا مستعمل بوده باشد، زیرا بجای آن اناهِتا یا اناهِد (بمعنی نا آلوده = ناهید) برای ستاره زیبایی و وجاهت: زُهره Venus داشته اند.

اما آنچه اورل ستین در مقاله ایزدان زردشتی آنرا تیر teir نام ماه چهارم زردشتی و بزّی و قیافت ارتیمس Artemis یونانی شمرده و ماریک Maricq هم آنرا درست دانسته^{۱۲۴} صحیح است که ایزد باران زای تیشتریه tishtrya را در پهلوی و دری تیر گویند که تیر و کمان در دست دارد و تیر یشت هشتم اوستا بنام اوست که بصفت اف چتره Afchithra (آب چهره) یاد شده^{۱۲۵} و اصل کلمه در اوستا تیغری Tighri (تیز) و در فارسی باستان Tigr = تیره پنبتو بود، که در تقویم زردشتی تیر ماه نام ماه چهارم سال شمسی و بودن آفتاب در برج سرطان است و هم نام روز سیزدهم از هر ماه شمسی باشد. و اگر نام روز با نام ماه موافق آید، آنرا جشن سازند و این روز را تیرگان و جشن آنرا "جشن تیرگان" گویند و بقول البیرونی همین روز ۱۳ تیرماه بود که آرش تیر انداز برای تعیین مرز ایران شهر، بین کشور منوچهر و افراسیاب تیر انداخته بود.^{۱۲۶}

ایزد تیر در اوستا و یشت هشتم، خصایص و وظایف و شمایل متعددی داشت. ولی بعدها با توجه به تأثیرات فرهنگ یونانی، با تقلید از ارته میس ایزد شکار یونانی - که تجسمش با تیر و کمانی بود - بدانگونه درآمد.^{۱۲۷} که برسکه های کوشانی هم دیده میشود.

باید گفت که البیرونی تیر روز را در سی روز ماه، به خوار رزمی عید چیری روچ و در سغدی تیش = تیر (عطار) نوشته است.^{۱۲۸}

با توجه باصل کلمه در اوستا و فرس قدیم یعنی تیغری = تگره که معنی تیز (برنده) داشت، تیر (عطار دیا سهم) در دری وارد شد و بهمین معنی: تیره در پنبتو تیز و برنده است. و تیش سغدی هم تاکنون در پنبتو چیز سر تیز است (از قبیل کلاه و سّپار) که تیغ دری و پنبتو هم ازین ریشه باشد.

اما تیرماه و تیر روز در ادب و محاوره دری افغانستان تاکنون رواج دارد، کشت تیر ماهی آنست که در سرطان کاشته و در پاییز (خزان) ببر میرسد و باز مسعود سعد در ستایش هر دو اشعاری دارد مثلاً تیرماه:

ماه تیرست ای نموده تیره از روی تو ماه . مَی درین مَه لعلِ روشن گردد ایمه! مَی بخواه

(دیوان ۶۵۵)

و در باره تیر روز گوید:

ای نگار تیر بالا روز تیر خیز و جام باده ده بر لحن زیر

(دیوان ۶۶۲)

رودکی در باره تیر و عطارد چنین گفت:

پیش عطارد آنکه نخوانیش جزد بیر نامش یکی عطارد و نام دگرش تیر

(فرهنگ قواس ۱۴)

تیر بدو معنی از عنصریست (در مصراع اول بمعنی نصیب و بهره):

اگره تیرمه از جامه بیش باید تیر چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر

(صحاح الفرس ۱۰۳)

مآخذ:

۱_ در انگلیسی deity خداوند و رب باشد و مجموعه ارباب و پروردگاران يك قوم را پنثيون pantheon گویند. هر چیزی که مورد نیایش و پرستش قومی باشد در عربی معبود و در دری نیایش شده و پرستیده و با در نظر داشت مفهوم رب = پروردگار یا ایزد است. ولی در مطبوعات ما یکی ازین کلمات مصطلح نشده و رب النوع و ارباب انواع گفته اند. تا وقتی که در مقابل deities در دری يك کلمه خدایان - پروردگاران یا پرستیده گان و یا يك نام موزونتر دیگر برگزیده میگردد، من کلمه ایزد را درینجا آورده ام، که در اوستا یزته yazata و در سنسکریت yajata صفت ازیشه yaz بمعنی پرستیدن بود.

۲_ روزن فیلد: هنر سلطنتی کوشانیان ۶۹ طبع کالیفورنیا ۱۹۶۷م.

M.Rosenfield: The Dynastic Arts of The Kushans 69. 1967

۳_ جارج هل G.Hill در کتلاگ مسکوکات یونانی موزه برتانیه طبع لندن ۱۹۲۲م گوید که در يك مجموعه سکه های بین النهرین سه دانه سکه کوشانی هم بدست آمده که وسعت روابط تجارتي کوشانی را با ممالک اراضی عرب میرساند (هنر کوشانیان ۶۹، ۲۹۱)

۴_ عبدالحی حبیبی: مادر زبان دری ۱۳۳ طبع کابل ۱۳۴۲ش.

۵_ این ظرف سفالی در حدود ۱۸۳۸م بوسیله میسون Masson جهانگرد انگلیسی به موزه برتانیه در لندن انتقال یافته است.

۶_ ستین کونو: کتیبه های خرو شتهی ۲/۱۷۰ طبع کلکته ۱۹۲۹م.

Sten Konow: Kharoshthi Inscriptions 1929

۷_ عبدالحی حبیبی: تاریخ خط در افغانستان ۲۶ طبع کابل ۱۳۵۰ش.

۸_ آنچه باعلامت (-) اند مسکوکات آنها کمیابند ولی نشانی شده باستاره (*) فراوانند.

۹_ هنر سلطنتی ۲۷. دکتور چتوپادهای: عصر کوشانیان ۴۱ بیعد.

Dr.Chatto Padhay : The Age of Kushans. Calcutta 1967

۱۰_ جان مارشل J.Marshall تکسیلا ۲/۸۱۶.

۱۱_ عصر کوشانیان ۱۴۵.

۱۲_ قاموس هندوستانی P.۴۰۶ John.T.Platts: A dictionary of Urdu, Classical Hindi and English. ۱۸۸۴ London

۱۳_ ویدک اندیا ۸۵ طبع حیدرآباد دکن.

۱۴_ Numismatic Chronicle, NC185, 1892

۱۵_ عصر کوشانیان ۱۸۲

- ۱۶_ همین کتاب ۱۸۳
- ۱۷_ کتاب الہند ۱/۱۶۳.
- ۱۸_ آثار الباقیہ ۲۲۹.
- ۱۹_ قاموس ہندوستانی ۱۰۴.
- ۲۰_ زند اوستا ۲/۲۵۹.
- ۲۱_ ترجمہ اردو الفہرست ۸۰۳ طبع لاہور ۱۹۶۹م.
- ۲۲_ مفاتح العلوم ۷۴.
- ۲۳_ جوالیقی: المعرب ۸۳ طبع قاہرہ ۱۳۶۱ق.
- ۲۴_ عبدالحی حبیبی: کتبہ قدیم ۱۴ طبع کابل ۱۳۴۸ش.
- ۲۵_ پتہ خزانہ ۲۴ طبع عکسی کابل ۱۳۵۴ش.
- ۲۶_ گردیزی: زین الاخبار ۲۴۵ طبع حبیبی در تہران ۱۳۴۷ش.
- ۲۷_ بیلی: مسایل زردشتی در کتب قرن نہم ۶۵ طبع اکسفورد ۱۹۴۳م.
- ۲۸_ ترجمہ آثار الباقیہ ۳۱۴ طبع تہران ۱۳۵۲ش.
- ۲۹_ یاقوت: معجم البلدان.
- ۳۰_ اسدی طوسی: لغت فرس ۲۱۷.
- ۳۱_ وان گیگر Von Geiger تاریخ کلتور ۴۵ و بارتھولد Barthold مقاله آمو دریا در جلد اول انسایکلوپیدیا اسلام.
- ۳۲_ دکتور معین: حواشی برہان قاطع ۲۲۵۹ بحوالت پیرنیا: ایران باستان ۱۶۹۴.
- ۳۳_ همین کتاب ۲۲۶۰.
- ۳۴_ در اساطیر بمعنی شاخ فراوانی است کہ شاخ بزی بود کہ ژوپیتر رییس ارباب انواع، شیر آن میخورد و سمبول فراوانی نعمت گردید و همین شکل اردوخش را با شاخ فراوانی سکہ های شاہان گوپتا در ہند (نیمہ قرن ۴ق،م) ہم یافتہ اند (عصرکوشانیان ۱۶۹)
- ۳۵_ ہنر سلطنتی کوشانیان ۷۴
- ۳۶_ مسایل زردشتی ۶۵.
- ۳۷_ ہنر سلطنتی ۷۴.
- ۳۸_ ہرماتہ: اکتا اورینتالیا ۱۱ طبع ہنگری ۱۹۶۰م.
- ۳۹_ پوپ: گذارش ہنر ایران. SPA 160b

- ۴۰- پور داود: فرهنگ ایران باستان ۱/۵۵ تهران ۱۳۲۶ش.
- ۴۱- دکتور فره وشى: فرهنگ پهلوی ۴۲ طبع تهران ۱۳۵۲ش
- ۴۲- البيرونى : كتاب التفهيم ۲۰۰ تهران ۱۳۱۸ش.
- ۴۳- هاشم رضى: فرهنگ نامهای اوستا ۱/۱۲۴ طبع تهران ۱۳۴۶ش.
- ۴۴- مقدمه الادب ۲۱۷ طبع تهران ۱۳۴۲ش.
- ۴۵- هنر سلطنتى ۷۶.
- ۴۶- زين الاخبار ۲۴۵. كتاب التفهيم ۲۵۶ قانون مسعودى ۶۴ طبع حيدرآباد دكن ۱۹۵۶م.
- ۴۷- برهان قاطع ۳.
- ۴۸- بنگريد: برهان جلد اول و مزديسنا وادب فرسى.
- ۴۹- مطالعات آيين زردشتى در پارسى قديم ۳۸ طبع كوپنهاگن ۱۹۲۸م.
- ۵۰- نظاير ابدال د-ل: دارى=لري(پشتو)دو=له منجى. ديب(ديو)=ليو واخى ومنجى واشكاشمى وسنگليچى. لاس پشتو =دُست شغنى =لاست منجى. لرگى (چوب)=دُورك اشكاشمى وسنگليچى(قاموس لهجه ها_ كابل ۱۳۳۹ش)
- ۵۱- هنر سلطنتى ۷۹۷۹.
- ۵۲- عصر كوشانيان ۶۰_ ۱۶۱.
- ۵۳- ماكدونيل : تاريخ ادبيات سنسكريت ۸۸.
- ۵۴- عصر كوشانيان ۱۴۱.
- ۵۵- نيو مسميتك كرانيكل ۷ج ۳ ص ۱۳۱.
- ۵۶- Haug: Sacred writings of the Parsis. P 306
- ۵۷- MacDonell: History of Sanskrit Literature, P 100
- ۵۸- عصر كوشانيان ۱۵۵.
- ۵۹- Good Mind
- ۶۰- هنر سلطنتى ۸۰.
- ۶۱- قاموس هندوستانى ۷۰۳.
- ۶۲- كتاب الهند، باب سوم ۴۵.
- ۶۳- محمد هوتك پته خزانه ۳۳ طبع كابل ۱۳۲۳ش.

Kent:Old Persian 1949 -۶۴

- ۶۵- دیوان شمس الدین طبع کابل ص ۶۶.
- ۶۶- دیوان لغات الترك ۱/۵۰ طبع استانبول ۱۳۳۳ق.
- ۶۷- بنگرید: این خرداذبه ۳۹، زین الاخبارگردیزی ۱۳، شاهنامه فردوسی، تاریخ بخارا.
- ۶۸- حبیبی: هفت کتیه قدیم ۴_ ۲۱.
- ۶۹- حبیبی: مادر زبان دري ۵۰.
- ۷۰- هنر سلطنتي ۸۱ .
- ۷۱- نیو مسمیتک کرانیکل ج ۳ ص ۱۱۲ طبع ۱۸۹۳م.
- ۷۲- فرهنگ نامهای اوستا ۳/۱۱۵۸.
- ۷۳- قاموس لهجه ها ۱۹۲.
- ۷۴- هوگ : نوشته های مقدس پارسیها ۲۰۰.
- ۷۵- عصر کوشانیان ۱۵۴.
- ۷۶- هفت کتیه ۲۷.
- ۷۷- قاموس هندوستانی ۱۴۶_ ۳۲۹. هفت کتیه ۳۷.
- ۷۸- هفت کتیه ۴۰.
- ۷۹- هنرسلطنتی ۸۱ عصر کوشانیان ۷۹.
- ۸۰- فرهنگ نامهای اوستا ۳/۱۱۶۷.
- ۸۱- عصر کوشانیان ۱۴۷.
- ۸۲- فرهنگ نامها ۳/۱۱۶۸.
- ۸۳- هفت کتیه ۹_ ۱۰.
- ۸۴- قاموس لهجه ها ۱۷۴.
- ۸۵- آثار الباقیه ۲۲۵.
- ۸۶- برهان قاطع ۴/۲۰۷۴.
- ۸۷- هنر سلطنتی ۸۱، عصر کوشانیان ۷۹.
- ۸۸- هنر سلطنتی ۸۳ عصر کوشانیان ۶۳_ بحوالت نیو مسمیتک کرانیکل ج ۷ سلسله ۳ ص ۵ و مجله موزه برتانيا ۲۶ ص ۱۸.

- ۸۹- عصر کوشانیان ۱۶۲.
- ۹۰- نیو مسمیتک کرانیکل ج ۷ سلسله ۳ ص ۱۳۹.
- ۹۱- هنر سلطنتی ۸۳.
- ۹۲- معین: مزد یسنا و ادب فارسی ۲۳۴ بحواله دار مستتر: زند اوستا ۲۰.
- ۹۳- در پهلوی Pan در اوستا و سنسکریت هم Pana بمعنی محافظ بود (حواشی برهان ۲۲۸) در پشتو تاکنون وان تلفظ میشود.
- ۹۴- معین: حواشی برهان ۱/۶۱.
- ۹۵- مه = ما = مها در بسا کلمات قدیم و مستعمل کنونی پیشوند بزرگی و تفخیم است مانند ماچین = مهاچین (چین بزرگی) ماگل (= مها کولا یعنی از کهول و خاندان بزرگ) مالیز (= مادژ بزرگ) ماشور (= مهاشور = شهر بزرگ در قندهار قدیم) مها بهارت بزرگ) و غیره.
- ۹۶- آثار الباقیه ۴۳.
- ۹۷- هفت کتیه ۴۱.
- ۹۸- هنر سلطنتی ۸۳-۹۱.
- ۹۹- قاموس لهجه ها ۱۹۱.
- ۱۰۰- هنر سلطنتی ۹۱ عصر کوشانیان ۱۶۰.
- ۱۰۱- ترجمه آثار الباقیه ۷۳-۷۴-۲۲۹.
- ۱۰۲- ونیدداد، فرگرد. ۱۰ ص ۱۱.
- ۱۰۳- معین: حواشی برهان ۱/۱۷۰ در خرده اوستا (ص ۳۴۵ طبع تهران ۱۳۴۵ ش) اندروا ایزد نگهبان هواست.
- ۱۰۴- هنر سلطنتی ۹۱.
- ۱۰۵- نوشته های مقدس ۲۱۳.
- ۱۰۶- ترجمه سی-یو-کی ۸-۱۲-۱۳- و غیره
- ۱۰۷- مادر زبان دری ۴۱.
- ۱۰۸- فرهنگ اعلام ۲/۷۵۷. اوستا ۱۷۷ طبع تهران.
- ۱۰۹- هنر سلطنتی ۹۶.
- ۱۱۰- معین: حواشی برهان ۷۹۰.
- ۱۱۱- عصر کوشانیان ۷۷.

- ۱۱۲ - معین: مزدیسنا و ادب پارسی ۴۱۳.
- ۱۱۳ - برهان قاطع ۱/۹۲.
- ۱۱۴ - زین الاخبار ۱۹۴_ ۲۷۴.
- ۱۱۵ - طبری و گردیزی ۱۳۰.
- ۱۱۶ - دانشنامه علایی طبع تهران ۱۳۳۳ ش.
- ۱۱۷ - هنر سلطنتی ۹۹.
- ۱۱۸ - عصرکوشانیان ۱۶۲.
- ۱۱۹ - فرهنگ نامه های اوستا ۱/۵۰۰.
- ۱۲۰ - آثار الباقیه ۲۵۱.
- ۱۲۱ - آثار ۲۲۱. زین الاخبار ۲۴۳.
- ۱۲۲ - هنر سلطنتی ۱۰۱.
- ۱۲۳ - نیو مسمیتک کرانیکل ۱۵۰ سنه ۱۸۹۲ م.
- ۱۲۴ - جورنال ایشیا تک ۴۲۷ طبع ۱۹۵۸ م. و مجله ارکیا لوجی هند ۹۳ طبع ۱۸۸۸ م.
- ۱۲۵ - عصرکوشانیان ۱۶۳.
- ۱۲۶ - زین الاخبار ۲۳۸، برهان ۱/۵۴۱، آثار الباقیه ۲۲۱-۲۸۷.
- ۱۲۷ - فرهنگ نامهای اوستا ۸۰.
- ۱۲۸ - ترجمه آثار الباقیه ۲۴۴-۳۱۳ و حواشی برهان ۱/۵۴۱.